بسم الله الرحمن الرحيم

سراج منیر

مجموعه مقالات تخصصی ویژه نقد وهابیت (۵) - بهار ۱۳۹۱

صاحب امتیاز: مؤسسه دار الإعلام لمدرسة اهل البیت علیهم‌السلام
مدیر مسئول: مهدی مکارم
سردبیر: اکبر اسدعلیزاده
اعضای هیئت تحریریه:
حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسین رجبی (عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب)
حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید مهدی علیزاده موسوی (استاد حوزه و دانشگاه)
حجت الاسلام و المسلمین دکتر مهدی فرمانیان (استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب)
حجت الاسلام و المسلمین سید حسن آل مجدد (استاد حوزه و مؤسسه مذاهب اسلامی)
حجت الاسلام و المسلمین اکبر اسد علیزاده (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی)
مدیر اجرایی: محمدعلی موحدی‌پور
ویراستار: ابوالقاسم آرزومندی
صفحه‌آرا: هادی شجاعی
قیمت: ۴۰۰۰ تومان
لیتوگرافی: آل‌البیت علیهم‌السلام

نشانی: قم ـ میدان جانبازان، خیابان شهید فاطمی، کوچه ۲، فرعی اول دست راست پلاک ۳۱.
ص.پ: ۱۱۶۶ـ ۳۷۱۳۵ **تلفکس:** ۷۷۴۰۷۲۹ ـ ۰۲۵۱

مسئولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است، و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.

شابک: ۳-۱۶۶-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸

فراخوان مقاله

پژوهش نامه سراج منیر، از محققین محترمی که مایل به نشر آثار خود در این پژوهش نامه هستند، دعوت می کند مقالات خود را در موضوعات مرتبط با پژوهش نامه، با رعایت موارد مذکور در راهنمای نگارش مقالات، به دفتر نشریه ارسال نمایند.

محورهای پژوهش‌نامه:

۱. تبارشناسی وهابیت

۲. نقد مبانی و عقاید وهابیت

۳. جریان شناسی وهابیت

۴. رویدادهای معاصر وهابیت

و سایر مباحث مرتبط با موضوع وهابیت.

◆ راهنمای تنظیم مقالات

از محققین گرامی تقاضا می‌شود در مقالات خود نکات ذیل را رعایت کنند:

۱. مقاله ارسالی، پیش از این و یا هم‌زمان، به سایر نشریات ارسال و یا چاپ نشده باشد.
۲. تحقیق، مستند و مناسب با نشریه تخصصی باشد و سایت به‌عنوان منبع پژوهش پذیرفته نیست.
۳. مقاله‌های پذیرفته شده بر اساس نوبت و با توجه به موضوع پژوهش‌نامه، به چاپ خواهند رسید، اما آن دسته از مقاله‌های پژوهشی که دارای جنبه‌هایی از ابتکار، نوآوری و به‌روز بودن منابع باشند، بر سایر مقالات تقدم دارند.
۴. مسؤولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.
۵. مقاله، باید در قالب Word ، با قلم BMitra و شماره ۱۴ در متن، و در پاورقی با قلم Al-QuranAlKareem و شماره ۱۰ باشد.
۶. متون عربی به‌کار رفته در متن، با قلم Al-QuranAlKareem و شماره ۱۳ نگاشته شود.
۷. حتماً توجه شود مقالات ارسالی حداکثر در بیست صفحه ۳۰۰ کلمه‌ای باشد و حتی الامکان از مقالات دنباله‌دار پرهیز شود (در صورت افزایش صفحات، مؤسسه مقاله را تقطیع خواهد نمود).
۸. مقالات تایپ شده و فایل آن، به صورت حضوری یا از طریق ایمیل ارائه شوند.
۹. پژوهش‌نامه در پذیرش، رد، تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است و مقالات رسیده مسترد نخواهد شد.
۱۰. در صورت پذیرش مقالات و پرداخت حق التألیف، امتیاز مقاله از آنِ مؤسسه است و با ذکر نام نویسنده، می‌تواند در هر جا که لازم می‌داند، از آن استفاده کند.
۱۱. استفاده از مطالب مجله در نوشتن مقالات و کتاب با ذکر منبع مانعی ندارد.

از نویسندگان محترم درخواست می‌شود مقالات خود را به شیوه زیر تنظیم کنند:

۱. صفحه اول: صفحه عنوان باید شامل عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی پژوهشگر و ذکر درجه علمی، نشانی پست الکترونیک(*Email*) ، تلفن تماس و نشانی مؤلف باشد.
۲. چکیده و کلیدواژگان: خلاصه مقاله به همراه واژگان کلیدی در ۵ الی ۷ سطر ارائه گردد.
۳. مقدمه: دربردارنده بیان مسئله و ضرورت انجام پژوهش، پیشینه تحقیق و مبانی نظری، اهداف، پرسش‌ها یا فرضیه‌های تحقیق است.
۴. در ارجاعات پاورقی، فقط به ذکر نام کتاب و شماره جلد و صفحه اکتفا گردد. در ارجاعات مربوط به مقالات ابتدا عنوان مجله، سایت یا دایرة المعارف، عنوان مقاله، و سپس نام مؤلف و پس از آن شماره صفحه ذکر شود.
۵. در پایان مقاله نتیجه آن در ۴۰۰ ـ ۳۰۰ کلمه تحت عنوان «جمع‌بندی و نتیجه‌گیری» ذکر شود.
۶. در پایان مقاله فهرست منابع(کتابنامه) با مشخصات کامل به این ترتیب ذکر می‌شود: عنوان کتاب: نام و نام خانوادگی مؤلّف، مترجم یا محقق: نام و نام خانوادگی، مکان نشر: ناشر، نوبت چاپ، سال نشر. برای نمونه:

***وهابیگری:* حامد الگار، مترجم: احمد نمایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.**

فـهرست مطالـب:

سخن مدیر مسئول ۷

سرمقاله

قبیله بدعت ۱۱

مقالات فارسی

پاسخ حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت‌برکاته) به یک نویسنده وهابی..... ۲۱

بررسی دیدگاه محمد بن عبدالوهاب درباره شرک و مشرک/ حسین رجبی... ۲۹

استراتژی انحرافی ابن‌تیمیه در تفسیر آیات قرآن/ مجید حیدری..... ۵۷

شگرد ابن‌تیمیه در انکار فضائل امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام / سید ابوالفضل ایرانی... ۸۳

جایگاه توحید در زیارتنامه‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام /محمد کاظمی..... ۱۰۷

شیعه و تحریف‌ناپذیری قرآن/ اسدالله رضایی..... ۱۳۱

گفتگو

اختلاف میان وهابیون و دیوبندیه/ مولوی عبدالخبیر صمدانی‌فر..... ۱۶۹

گزارش‌ها

سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنت در نقد افکار وهابیت (۳)؛

گزارش کتاب الصواعق الالهیة في الرد علی الوهابیة/ مهدی فرمانیان..... ۱۸۳

گزارش از مرکز ملی پاسخگویی/ مرکز ملی پاسخگویی..... ۱۹۹

معرفی کتاب پاسخ به شبهات / احمد ربیعی‌فر ۲۱۱

مقالات عربی

اثر الوهابیة في انحطاط الحضارة الاسلامیّة/ شاکر ساعدی..... ۲۲۱

مناقشة نقد الوهابیّة لروایات فضائل النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله / سید حکمت موسوی..... ۲۵۷

مسح علاقة التوسل مع التوحید و الشرک/ محمود حسین زاده خراسانی..... ۲۸۹

سخن مدیر مسئول

◆ گزارش اجمالی از فعالیت‌های مؤسسه

از آغاز فعالیت مؤسسه دارالإعلام لمدرسة أهل‌البیت علیهم‌السلام که تأسیس آن سال ۱۳۸۸ و فعالیت علمی آن از ۱۳۸۹ شروع شده، دو سال می‌گذرد و بحمدالله، با استعانت خداوند متعال و عنایت حضرت ولی عصر علیه‌السلام و با تلاش بی‌شائبه و بی وقفه جمعی از طلاب زبده اهل قلم و فرهیخته در عرصه دفاع از حریم مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام، این مؤسسه گام‌های مؤثری در زمینه نقد وهابیت برداشته است.

حضور استادان، اندیشمندان و محققان ارزشمند و توانا و همکاری مستمرشان که نظیر آن را در کمتر نشریه یا مؤسسه‌ای دیده‌ام، حکایت از روحیه تولّا و تبرای قوی این عزیزان در دفاع از ولایت و اساس دین و مبارزه با فرقه‌های ضاله خصوصاً فرقه منحرف و متعصب و خوارج‌گونهٔ وهابیان تندرو دارد.

از جمله فعالیت‌های برجسته این مؤسسه، چاپ نشریه تخصصی در حوزه وهابی‌پژوهی است که شماره پنجم آن هم‌اکنون پیش‌روی شماست. این نشریه با قلم اندیشمندان و زحمات طاقت‌فرسای سردبیر، مدیر اجرایی و سایر دست اندرکاران به‌صورت مرتب در هر فصل در اختیار محققان گرامی قرار گرفته است.

تأسیس اولین کتابخانه تخصصی ویژه وهابیت‌شناسی از دیگر خدمات این مؤسسه است که علی‌رغم تضییقات در این عرصه، به اعتراف محققان و مراجعان محترم، توانسته‌ایم منابع کمیاب در این زمینه را جمع‌آوری کرده و محل مناسبی برای تحقیق در این عرصه فراهم آوریم. مخفی نماند که با توجه به موضوع کتابخانه و حساسیت‌هایی که باید مدنظر باشد، پس از احراز شرایط لازم، به محققان محترم اجازه

استفاده از منابع داده می‌شود. به تازگی نیز پایان‌نامه‌ها و رساله‌های زیادی از دانشگاه‌های مدینه و مکه که به القای شبهه علیه شیعه می‌پردازند، جمع‌آوری شده و در کنار منابع دست اول وهابیت، شبهات جدید آنها نیز در کتابخانه در اختیار محققان ارجمند قرار گرفته است.

همچنین با تلاش بخش فنی مؤسسه و همکاران پرتلاش آن، «پایگاه تخصصی وهابیت پژوهی» نیز در فضای مجازی راه اندازی شده که با گردآوری مقالات، پایان‌نامه‌ها و کتب بر «له» یا «علیه» وهابیت، مرکز مناسبی برای محققان، در فضای مجازی پدید آورده است.

بخش انتشارات نیز در حال ترجمه و تحقیق چند کتاب ردیه علیه وهابیان است که به زودی محصولات آنها به زیور طبع آراسته خواهد شد.

از دیگر فعالیت‌های مهم مؤسسه در این مدت کوتاه، راه‌اندازی دوره‌های تخصصی تربیت محقق در زمینه نقد وهابیت است که با برگزاری آزمون و مصاحبه‌های دقیق، جذب نیروهای علاقه‌مند برای تحقیق کاربردی در زمینه وهابیت‌پژوهی را در دستور کار خود قرار داده است.

هدف از برگزاری این دوره دو ساله، آموزش و تربیت نیروهای ارزشی در این زمینه با بهره‌گیری از استادان مجرب به نحوی است که دانش‌پژوهان بتوانند پس از اتمام دوره، به صورت قوی در زمینه پاسخ‌گویی به شبهات وهابیت و نیز القای شبهه علیه این فرقه، در زمینه‌های نوشتاری، مباحثات گفتاری و تبلیغ وارد میدان شوند.

امیدواریم خداوند متعال توفیق خدمت‌گذاری هر چه بیشتر به این حقیر و همکاران پر تلاش ما در این مؤسسه را عنایت بفرماید. آمین

مهدی مکارم

«مدیرمسئول»

سرمقاله

◆ قبیله بدعت

قال رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ».[1]

در طول تاریخ اسلام بدعت‌گذاران متعددی در میان امت اسلامی پیدا شده‌اند که با اغراض شخصی و دنیوی و یا از روی جهالت با استفاده از گزاره‌های دینی و شعارهای مذهبی، بدعت‌هایی را در اسلام به وجود آورده‌اند که می‌توان گفت یکی از مصادیق بارز بدعت‌گذاران، گروه وهابی است که طبق حدیث شریف، مبارزه با این گروه بدعتگر در درجه اول بر عهده طبقه علماست.

درباره بطلان بدعت‌گذاری و نکوهش آن، روایات فراوانی از معصومان علیهم‌السلام وارد شده است که در ذیل به نمونه‌های آن اشاره می‌کنیم:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عَمَلٌ قليلٌ في سُنّةٍ خيرٌ مِن عملٍ كثيرٍ في بِدعةٍ؛[2] عمل اندکی که با سنّت همراه باشد، بهتر است از عمل بسیار توأم با بدعت».

همچنین فرمود: «أبى الله لصاحِبِ البدعةِ بالتّوبةِ؛[3] خداوند توبه بدعت‌گذار را نمی‌پذیرد».

---

۱. *اصول کافی*، ج ۱، ص ٥٤، باب البدع و الرأي و...،ح۲ :« اگر در میان مردم بدعت‌ها ظاهر شد، برعالمان است که علم خودشان را نشان بدهند و با استدلال درست علمی؛ بساط بدعت را برچینند. از رحمت خدا دور باد کسی که برای از بین بردن بدعت کاری نکند».

۲. *ارشاد القلوب*، ج۱، ص۱٦٥.

۳. *اصول کافی*، ج ۱، ص ٥٤، باب البدع و الرأي و...، ح٤.

و نیز فرمود:

مَن عمِلَ فِي بِدعةٍ خَلّاهُ الشّيطانُ والعِبادةَ ، وألْقى عليهِ الخُشوعَ والبُكاءَ؛[1] هر کس به بدعتی عمل کند، شیطان او را با عبادت تنها گذارد و خشوع و گریه بر او فرو افکند.

در یکی از خطبه‌های خود چنین می‌فرماید:

إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللهِ وَ خَيْرَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ وَ شَرَّ الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا وَ كُلُّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ وَ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ؛[2] بهترین چیزها کتاب خدا، و بهترین رهنمون، هدایت و راهنمایی محمد است، و بدترین امور، نوآوری‌های بی‌ریشه (در کتاب و سنّت) است، و هر بدعتی گمراهی است.

در روایت دیگر می‌فرماید: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ وَكُلُّ ضَلالَةٍ سَبِيلُها اِلَى النّار؛[3] هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی مسیرش به سوی آتش است».

◆ علل بدعت‌گذاری در دین

عمده‌ترین علت‌های بدعتگری را می‌توان ریاست‌طلبی، غفلت، جهل و نادانی، سودجویی و منفعت‌گرایی، هواپرستی، خودخواهی و خودبینی، کینه‌توزی و حسادت دانست؛ زیرا این کار معمولاً از افرادی سر می‌زند که در پی سودگرایی و منفعت‌طلبی خود می‌باشند و برای رسیدن به اهداف خود از همه ابزارها استفاده می‌کنند. و نیز آنان کسانی‌اند که از راه‌های معقول و متداول نتوانسته‌اند برای خود جایگاه مناسبی در میان متدینان و امت اسلامی فراهم سازند و لذا دست به چنین کاری می‌زنند، یا اینکه اشخاص غافل و جاهلی هستند که به گمان خود از این راه، می‌توانند خدمتی به دین و دین‌داران کنند. اینجاست که حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید:

---

۱. *بحار الأنوار*، ج٦٩، ص٢١٦، باب ١٠٩، ح٨

۲. همان ،ج۲، ص۳۰۱، باب ٣٤، ح٣٠.

۳. *سنن ابن ماجة*، ج ١، ص ١٦؛ *سنن* ابی داود، ج ٥، ص ١٦.

مَا قَصَمَ ظَهري إلّا رجلان: عالمٌ متهتِّكٌ و جاهلٌ مُتنسِّك؛[1] کمر مرا نشکست مگر دو نفر: عالم هتاک و جاهل زاهد نما. (یعنی نادانی که صرفاً به ظاهر دستورات دین توجه دارد).

و در خطبه ۵۰ *نهج البلاغه* می‌فرماید:

إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللهَّ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ الله؛ همواره پیدایش فتنه‌ها و نابسامانی‌ها، بر اثر هواهای نفسانی و احکام و قوانین مجعول و ابداعی است، قوانینی که بر خلاف کتاب خدا است. پس از آنکه در احکام الهی بدعتی ایجاد شد، جمعی بر خلاف آیین حق به حمایت از آن بر می‌خیزند و با هم متحد و متفق می‌شوند و حزب و جمعیتی را تشکیل می‌دهند (مثل اقدامات محمد بن‌عبدالوهاب که به اسم مبارزه با کفر و شرک، در دین بدعت پدید آورد و تمام مسلمانان را تکفیر کرد و سپس گروهی به همین منظور تشکیل داد و مسلمین را به خاک و خون کشید و به مبارزه با فرهنگ اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برخاست).

حضرت در ادامه می فرماید:

فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ؛ پس اگر باطل از آمیختگی با حق کاملاً جدا می‌گردید، مردم حق‌جو منحرف نمی‌شدند؛ چون اغلب مردم حق‌گرا هستند. و اگر حق از پوشش باطل جدا می‌شد و آزادی گردید؛ زبان بدخواهان از آن قطع می‌گردید، و معاندها زبانشان دراز نمی‌شد و اعتراضی بر دین وارد نمی‌کردند.

سپس امام علیه‌السلام می فرماید:

وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ فَيُمْزَجَانِ فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ الله الْحُسْنى؛

---

۱. *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۷، ح ۲۴۵.

ولی از حق قسمتی و از باطل قسمتی می‌گیرند و به هم مـی‌آمیزنـد (یعنی یک مشت از حق و یک مشت از باطل را با یکـدیگر مخلـوط می‌کنند و به خورد مردم می‌دهند). اینجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می‌شود و تنها آنان که مورد رحمت خدا بـوده‌انـد، نجـات می‌یابند.

◆ برخی از بدعت‌های وهابیان

بدعت در لغت به معنای کاری نو و بـی‌سـابقه اسـت.[1] در لـسان روایـات غالبـاً در مقابل شریعت و سنّت به‌کار رفته است. در اصطلاح عبارت است از کم یـا زیـاد کـردن امور و احکامی از دین به اسـم دیـن.[2] بـا توجـه بـه تعریفـی کـه بیـان شـد، در ذیـل نمونه‌هایی از بدعت وهابیان را متذکر می‌شویم:

۱. منع صلوات فرستادن بر پیامبر اکرم ﷺ در شب‌های جمعه!!

محمد بن‌عبدالوهاب، از درود فرستادن به پیامبر گرامی ﷺ در شب‌های جمعه منـع کرده و نیز دستور داده بود با صدای بلند، بالای مناره بر پیامبر ﷺ درود نفرسـتند و بـه همین جهت، مؤذنِ کوری را که مردی شایسته بود و با صدای خـوبی اذان مـی‌گفـت؛ کشت؛ چون مرد نابینا بدون توجه به دستور او، بالای مناره بعد از اذان، بـر پیـامبر ﷺ درود فرستاده بود. سپس محمد بن‌عبدالوهاب گفت: گنـاه صـدای سـاز و آواز در خانـه زنان بدکار، کمتر از کسی است که بالای مناره‌ها درود و رحمت بر پیامبر بفرستد.[3]

این در حالی است که قرآن کریم مـی‌فرمایـد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا﴾.[4]

---

۱. ر.ک: *صحاح اللغة*، ج۳، ص۱۱۸۳؛ *لسان العرب*، ج۸، ص٦، ماده«بدع».

۲. ر.ک: *رسائل شریف رضی*، ج۲، ص٢٦٤؛ *فتح الباري في شرح صحيح البخاري*، ج۱۷، ص۹؛ *عمدة القاري*؛ ج۲۵، ص۳۷.

۳. *خلاصة الكلام*، ص ۲۳۰ .

٤. سوره احزاب، آیه ٥٦.

۲. عدم جواز سفر به قصد زیارت قبور انبیا و صالحان!!

شورای دائمی فتوای وهابیان فتوا داده‌اند:

لا یجوز شدّ الرحال لزیارة قبور الأنبیاء و الصالحین و غیرهم؛ بار سفر بستن به جهت زیارت قبور انبیا و صالحان و دیگران جایز نیست.[۱]

در حالی‌که براساس سنّت پیامبر اکرم ﷺ، بستن بار سفر به قصد زیارت قبور انبیا و اولیای الهی تأکید شده و در سیره امت اسلامی این عمل یک امر مسلم و ثابت شده‌ای می‌باشد.[۲]

۳. حرمت بنای مسجد بر قبور !!

ابن‌تیمیه می‌نویسد:

نماز خواندن در مساجدی که بر قبور انبیا و صالحان بنا شده باشد، جایز نیست و بنای مسجد بر روی قبور، حرام است[۳]

در حالی‌که در قرآن کریم و سنّت پیامبر اکرم ﷺ هیچ‌گونه دلیلی بر نفی این عمل وارد نشده است. خداوند متعال در قضیه اصحاب کهف می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوٓاْ أَنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَآ إِذْ يَتَنَٰزَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُواْ ٱبْنُواْ عَلَيْهِم بُنْيَٰنًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾[۴]

خداوند در این آیه شریفه به اختلاف مردم در چگونگی تکریم از اصحاب کهف اشاره کرده و می‌فرماید: نظر غالب مردم این بود که بر روی قبر اصحاب کهف مسجدی بنا کنند تا اینکه در آن عبادت خدا را به جا بیاورند. و چنین کاری نیز انجام دادند. این آیه دلیل روشنی بر بنای مسجد بر روی قبور بوده و نماز خواندن و عبادت کردن را در آن جایز می‌شمارد.

---

۱. *اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء*، شماره ٤٢٣٠.

۲. ر.ک: *سنن دار قطنی*، ج ۲، کتاب الحج، ص ۲۷۸، ح ۱۹۲ و ۱۹٤؛ *السنن الکبری*، بیهقی، ج ٥، ص ۲٦٥؛ *المعجم الکبری*، طبرانی، ج ۱۲، ص ۲۲٥، ح ۱۳۱٤۹ و ص ۳۱۰، ح ۱۳٤۷۹؛ *وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی*، ج ٤، ۱۳٤۰ – ۱٤۰٥.

۳. *کتاب الزیارة*، ص ٤۱۰، المسالة الرابعة.

٤. سوره کهف، آیه ۲۱.

۴. جایز نبودن توسل به میت!!

محمد بن‌اسماعیل صنعانی در رساله *تطهیر الاعتقاد* می‌نویسد:

> توسل به میت و طلب حاجت از او همان چیزی است که بت‌پرستان در زمان جاهلیت انجام می‌دادند![1]

این نظر بر خلاف صریح آیه قرآنی است که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾.[2] و در آیه شریفه ۳۷ سوره بقره می‌فرماید: ﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ فَتَابَ عَلَيۡهِۚ﴾ و همچنین برخلاف سنّت پیامبر اکرم ﷺ و سیره مسلمین است.[3]

۵. حکم قتل برای تأخیر نماز!!

ابن‌تیمیه، متفکر وهابیان، فتوا داده:

> کسی که به‌خاطر وضع شغلی و کسب و کار خویش مانند صناعت، صیادی و ...، نمازش را تا غروب آفتاب تأخیر اندازد، قتل چنین کسی به اجماع علما واجب است![4] و ...

هیچ عالمی از علمای اسلام چنین فتوایی را تأیید نمی‌کند، و در سنّت پیامبر اکرم ﷺ چنین حکمی اصلاً وجود ندارد.

اینها فقط نمونه‌های مختصری از بدعت‌های وهابیت است که در منابع آنها وارد شده است.

سردبیر

---

۱. *الجامع الفریدة رسالة التطهیر الإعتقاد*، ص ۵۰۱.

۲. سوره مائده، آیه ۳۵.

۳. ر.ک: *مسند ابن‌حنبل*، ج ۵، ح ۱۶۹۱۳؛ *سنن ابن‌ماجة*، ج ۱، کتاب الصلاة، باب ۱۸۹، ح ۱۳۸۵؛ *الجامع الصحیح (سنن ترمذی)*، ج ۵، کتاب الدعوات، باب ۱۱۹، ح ۳۵۷۸؛ *کنز العمال*، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۴۲۳۷، و ج ۱۱، ص ۴۵۵، ح ۳۲۱۳۸؛ *المعجم الأوسط*، ج ۶، ص ۳۱۴، ح ۲/ ۱۰۴.

۴. *الفتاوی الکبری*، ج ۱، ص ۱۵۴، استفتاء شماره ۱۴۵.

مقالات فارسی

- ✓ پاسخ حضرت آیت‌العظمی مکارم شیرازی (دامت‌برکاته) به یک نویسنده وهابی
- ✓ بررسی دیدگاه محمد بن‌عبدالوهاب درباره شرک و مشرک
- ✓ استراتژی انحرافی ابن‌تیمیه در تفسیر آیات قرآن
- ✓ شگرد ابن‌تیمیه در انکار فضائل امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام
- ✓ جایگاه توحید در زیارتنامه‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام
- ✓ شیعه و تحریف‌ناپذیری قرآن

پاسخ حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته) به یک نویسنده وهابی

پاسخ حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی(دامت برکاته) به یک نویسنده وهابی

◆ **سرانجام اعتراف کردند که تقیه نفاق نیست، حکم شریعت اسلامی است.**

اخیراً جمعی از طلاب حوزه علمیه نامه‌ای خدمت حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(دامت‌برکاته) نوشته و از معظم له درخواست پاسخ کرده‌اند. مضمون این نامه چنین است:

یکی از علمای وهابی به نام «عامر» که احتمالاً نام مستعار وی است، اخیراً مقاله‌ای درباره تقیه نوشته و منتشر کرده است و حاصلش این است که تقیه در موارد خاص یک حکم اسلامی مسلّم است، ولی این حکم با تقیه‌ای که شیعه می‌گوید، هفت فرق اساسی دارد.

مقاله او را خدمت شما فرستادیم و منتظر پاسخ آن هستیم. ادام الله ظلکم العالی

◆ **پاسخ معظم له**

آیت الله العظمی مکارم شیرازی(دامت‌برکاته) از زوایای مختلف به ادعاهای این وهابی به شرح زیر پاسخ داده‌اند:

پیش از آنکه به نقد گفتار او بپردازیم، بسیار مایه خوشوقتی است که فرد یا افرادی از این گروه با صراحت تقیه را حکم اسلامی شمرده‌اند. لذا این ادعا را که می‌گفتند «تقیه در اسلام نیست و شیعه چنین بدعتی را پدید آورده و تقیه در واقع یک نوع نفاق است!»، پس گرفته‌اند و گویا تازه به قرآن مراجعه کرده و متوجه شده‌اند که قرآن

مجید در چند آیه با صراحت «تقیه را مشروع شمرده است»[1] و از داستان مشهور و معروف تقیه عمار در برابر مشرکان عرب ـ که در قرآن نیز به آن اشاره شده است ـ اطلاع یافته‌اند.

به سراغ تفاوت‌های هفت‌گانه می‌رویم که به زعم این نویسنده وهابی، میان تقیه اسلامی و تقیه شیعی وجود دارد.

◆ **فرق اول: تقیه از اصول است یا فروع؟**

او می‌گوید: نخستین تفاوت این است که شیعه تقیه را جزء اصول دین می‌شمارد؛ درحالی‌که تقیه از نظر اسلام جزء فروع دین است؛ زیرا شیعه در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که می‌گوید: «إنّ تسعة أعشار الدين في التقية و لا دين لمن لا تقية له؛ نُه دهم دین در تقیه است و آن‌کس که تقیه نکند، دین ندارد».

◆ **پاسخ**

جای تعجب است کسی که ادعای آگاهی از علوم اسلامی می‌کند، فرق میان «اصول دین» و «فروع دین» را نمی‌شناسد. همه شیعیان حتی کودکان آنها می‌دانند که اصول دین مربوط به عقاید قلبی است و فروع دین مربوط به مسائل علمی است. شیعه از همان کودکی به بچه‌های خود می‌آموزد که اصول دین فقط سه چیز است: «توحید» و «نبوت» و «معاد»، و اصول مذهب که ما را از بعضی فرق اسلامی جدا می‌سازد، «عدل» و «امامت» است. «عدل» یعنی اعتقاد به عدالت خداوند در برابر کسانی که می‌گویند عدالت درباره خداوند مفهومی ندارد، و «امامت» یعنی اعتقاد به امامت ائمه دوازده‌گانه که اولین آنها حضرت علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام و آخر آنها حضرت مهدی علیه‌السلام است.

از هر شیعه‌ای بپرسید اصول دین و مذهب را بشمار، اعتقاد به این پنج اصل را می‌شمرد، ولی نماز، روزه، حج، تقیه و امثال اینها که جنبه عملی دارند، جزء فروع دین است. «اعمال» جزء اصول دین نیست.

---

۱. به سوره های آل عمران، آیه ۲۸، نحل آیه ۱۰۶،غافر آیه ۲۸ و سوره کهف مراجعه کنید.

ای کاش این گروه از علمای وهابی دعوت ما را می‌پذیرفتند و با هزینه ما به مدت یک سال به حوزه علمیه قم می‌آمدند تا ما ضمن رعایت احترام آنها، آنها را با کتاب و سنت و علم کلام و تفسیر قرآن آشناتر سازیم تا گرفتار این‌گونه اشتباهات روشن نشوند.

اما آنچه امام صادق علیه‌السلام درباره تقیه فرموده، واضح است که از باب تأکید است؛ زیرا در زمان آن حضرت که افکار «اموی» و «عباسی» حاکم بود، شیعیان امام علی علیه‌السلام را در هر جا می‌یافتند، شکنجه می‌کردند و سر می‌بریدند، حتی هفتاد سال در منابر به امر معاویه و اتباع او، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را لعن می‌کردند. امام صادق علیه‌السلام تأکید فرمود: بی‌جهت خود را در دام آن خون‌خواران نیفکنید و جان خود را بر باد ندهید و تقیه کنید.

این حدیث مانند حدیثی است که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:«الایمان الصبر و السماحة؛ ایمان همان صبر و سخاوت است».[1]

◆ **فرق دوم: آیا تقیه تنها در برابر کفار است؟**

او می‌گوید: «تقیه شرعی» تنها در برابر کفار است؛ درحالی‌که «تقیه شیعه» در برابر اهل‌سنّت است.

◆ **پاسخ**

اولاً، این هم اشتباه بزرگ دیگری است؛ زیرا تقیه در ابراز عقیده، در برابر خطری است که از ناحیه هر دشمنی حاصل می‌شود، خواه مسلمان باشد یا غیرمسلمان. هرگاه شیعه در چنگال وهابی متعصبی که کارد خود را تیز کرده تا گلوی او را مانند گوسفند ببرد (همان‌گونه که بارها انجام داده‌اند)، هیچ عقلی اجازه نمی‌دهد که شیعه بودن خود را اعلان کند، حتی ممکن است از اهل‌سنت نیز که زیارت قبور اولیاء الله را مستحب می‌شمرند، در چنگال وهابی‌ای گرفتار شود و او هم نباید بی‌دلیل جان خود را از دست بدهد؛ یعنی در اینجا «سنی معتدلی»، از «سنی متعصب وهابی» تقیه می‌کند. این

۱. *کنز العمال*، ج۱، ص ۳۶، ح۵۷.

تقیه حکم عقل و شرع است. بسیار می‌شود که وهابی متعصب از دشمنان اسلام خطرناک‌تر است!.

ثانیاً، تقیه پیش از آنکه حکم شرعی باشد، حکم عقلی و عقلایی است. هیچ عقلی اجازه نمی‌دهد که انسان در برابر چنین افراد خطرناکی جان خود را از دست دهد، خواه مسلمان باشند، یا غیرمسلمان. عقل می‌گوید عقیده خود را کتمان کن و بی‌جهت جان خود را به خطر نیفکن.

بار دیگر تکرار می‌کنیم: اگر این برادران محیط فکری و اجتماعی محدود و در بسته خود را رها می‌کردند و نزد ما به‌عنوان میهمان می‌آمدند، این اصول عقلی و اسلامی را بهتر برای آنها تبیین می‌کردیم.

◆ **فرق سوم: آیا حکم تقیه، واجب است یا رخصت؟**

او می‌گوید:«تقیه شرعی» رخصت است و امر جایز، اما «تقیه شیعی» واجب است.

◆ **پاسخ**

این بیان نیز شبیه بیانات گذشته است که از ناآگاهی آنان از عقیده شعیه سر چشمه می‌گیرد. بزرگان علمای شیعه در کتاب‌های خود نوشته‌اند که تقیه دارای احکام پنج‌گانه است؛ یعنی گاهی واجب، گاهی حرام، گاه مستحب و... است.

نیز در کتاب *قواعد فقهیه* به طور مسبوط و مستدل به این نکته پرداخته‌ایم. ما هم می‌گوییم: گاه اظهار عقیده در شرایطی به قدری اهمیت دارد که باید عقیده را اظهار کرد و تن به کشته شدن داد و در این موارد، تقیه حرام است؛ همان‌گونه که میثم تمارها بر فراز چوبه دار، پرده تقیه را پاره کردند و فضایل علی علیه‌السلام را در دوران خفقان‌بار بنی‌امیه گفتند و شربت شهادت نوشیدند. گاه تقیه، واجب می‌شود؛ مثل اینکه اگر کسی تقیه را در برابر دشمنان خون‌آشام ترک کند، نه تنها جان خود بلکه جان گروهی را به خطر می‌افکند، و گاه تقیه رخصت است.

◆ **فرق چهارم: آیا تقیه تنها در حال ضعف است؟**

او می‌گوید: تقیه شرعی تنها در حالت ضعف است، نـه در تمـام احـوال، امـا «تقیـه شیعی» در تمام احوال است.

◆ **پاسخ**

این اشتباه بزرگ دیگری است؛ زیرا در کشور ما ایران جمع زیادی از اهـل‌سـنّت در جنوب و شمال هستند که در کنار شیعیان زندگی می‌کننـد، مـساجد آنهـا در کنـار هـم می‌باشد، هر کدام مطابق مذهب خود عمل می‌کنند و کم‌ترین تقیه‌ای در کـار نیـست، در تمام سال یک مـورد تقیـه هـم وجـود نـدارد؛ حتـی در مجلـس شـورای اسـلامی، نمایندگان اهل‌سنت در کنار نمایندگان شیعه به تبادل نظر می‌پردازند و هنگام نماز هـر کدام بدون ترس از دیگری مطابق مذهب خود عمل می‌کنند؛ چون هیچ‌کدام احـساس ضعف نمی‌کنند و تقیه‌ای هم در کار نیست.

آری، ما یک نوع تقیه مداراتی داریم که در واقع به‌معنای همکاری بـا مخالفـان در اصول مشترک اسلام است؛ مثلاً در مکه و مدینه در نماز برادران اهل‌سـنّت بـه حکـم ائمه دین ما شرکت می‌کنیم، تا زمینه وحـدت در صـفوف مـسلمین فـراهم گـردد و در اینجا نیز نماز خود را صحیح می‌دانیم.

◆ **فرق پنجم: آیا تقیه با زبان است یا با عمل؟**

او می‌گوید:«تقیه شرعی» فقط با زبان است، نه با عمل، اما تقیه شیعی، هم با زبان است و هم با عمل.

◆ **پاسخ**

اولاً، تقیه شرعی، هم با زبان است، ماننـد «تقیـه عمـار یاسـر» در برابـر مـشرکان عرب، و هم با عمل و سخن است؛ مانند «تقیه مؤمن آل‌فرعون». بدیهی اسـت مـؤمن آل‌فرعون هرگز دستورهای عملی آیین موسی را انجام نمی‌داد و عملش همچون عمل فرعونیان بود و معنی ﴿يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾[1] که در قرآن آمده است، این است که نه وظایف

۱. سوره غافر، آیه ۲۸.

شریعت موسی را انجام می‌داد، زیرا به زودی شناخته می‌شد و جانش در خطر بود، و نه با سخن از آیین او پیروی می‌کرد.

ثانیاً، اگر تقیه برای حفظ جان است که بیهوده به هدر نرود، چه تفاوتی میان اقوال و افعال است؟ فرض کنید: خانم مسلمانی در میان یک عده از دشمنان متعصب اسلام گرفتار شده است و اگر یک ساعت مقعنه خود را بر ندارد، خون او را می‌ریزند. هیچ فقیهی دستور نمی‌دهد که مقنعه را حفظ کن، هر چند خون تو را بریزند. این تقیه عملی است که همه فقها آن را پذیرفته‌اند.

مشکل این برادرها ـ همان‌گونه که بارها اشاره شد ـ نا آگاهی از مفهوم تقیه و فلسفه آن و مدارک شرعی و عقلی آن است.

◆ **فرق ششم: آیا تقیه، طبیعت شیعه است؟**

او می‌گوید:«تقیه شرعیه» نباید سجیه و طبیعت انسان باشد؛ درحالی‌که تقیه طبیعت و سجیه شیعه است.

◆ **پاسخ**

شعیه تقیه را امری استثنائی می‌داند که در برابر دشمنان خون‌آشام انجام می‌شود و ممکن است برای بسیاری از افراد در تمام سال یک بار هم اتفاق نیفتد.

این همان فرق باطل چهارم است. گویا نویسنده مقاله مایل بوده است با تغییر عبارت، عدد اشکالات خود را بالا برد که این نشانه روشن دیگری از ضعف نویسنده است. تقیه شیعه مربوط به موارد استثنائی احساس خطر از ناحیه دشمن است، خواه یهود و نصارا و بت‌پرستان باشند و خواه سلفی‌های متعصب.

بسیاری از ما در کنار برادران اهل‌سنّت در ایران زندگی می‌کنیم، حتی یک بار هم تقیه نمی‌کنیم. این چه سجیه‌ای است که در طول سال و گاه برای بعضی در طول عمر یک بار هم ظاهر نمی‌شود. البته ما به هر دو گروه سفارش کرده‌ایم که به مقدسات مذهب یکدیگر اهانت نکنند، اما هر دو آزادند به دستورهای مذهب خود عمل کنند.

◆ **فرق هفتم: آیا تقیه، سبب اعزاز دین است؟**

او می‌گوید:«تقیه شرعیه» برای اعزاز و عظمت دین نیست، اعزاز دین در آن است که آشکارا گفته شود، ولی تقیه شیعه ـ بنا به اعتقاد خودشان ـ برای اعزاز و عظمت دینشان است.

◆ **پاسخ**

این ایراد، آخرین ایراد آن نویسنده است و نشان می‌دهد سخن دیگری برای گفتن نداشته است و به بیان مطلب نادرست و سستی پرداخته است. تقیه همان‌گونه که گفتیم، برای حفظ جان و ناموس و مانند آن از خطرات است، در آنجا که به خطر انداختن، هیچ فایده‌ای ندارد و ربطی به اعزاز دین و عدم اعزاز دین ندارند؛ هر چند گاهی علاوه بر حفظ جان شخص، سبب اعزاز دین نیز می‌شود. مگر تقیهٔ قرآنیِ مؤمنِ آل‌فرعون، سبب اعزاز دین موسی نشد و جان این پیامبر بزرگ را از خطر نجات نداد؟ اگر ایمان خود را آشکار می‌کرد، چه بسا باعث به خطر افتادن جان موسی و آیین او می‌شد. حقیقت همان است که شاعر شیرین زبان ما می‌گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند!

این نویسنده در پایان سخنانش توهین زشتی به شیعه کرده که ما از نقل آن خودداری می‌کنیم، ولی می‌گوییم توهین و ناسزاگویی شیوه کسانی است که از ذکر دلیل منطقی عاجزند و ما هرگز خود را نیازمند به این امور نمی‌بینیم و می‌گوییم خداوند او را هدایت کند و بیامرزد. ای کاش این آیه را آویزه گوش خود می‌ساخت که بهترین روش بحث‌ها در آن نهفته است:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللهُ وَأُوْلَئِكَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ﴾[1] ﴿صَدَقَ اللهُ العَلِيُّ العَظِيم﴾.

۱. سوره زمر، آیه ۱۸.

بررسی دیدگاه محمد بن عبدالوهاب درباره شرک و مشرک

* حسین رجبی

* عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب.

◆ **چکیده**

پیروان فرقه وهابیت ادعا می‌کنند تنها کسی که توحید را فهمیده، محمد بن‌عبدالوهاب است. وی می‌گوید پیامبران الهی یک رسالت بیشتر نداشتند و آن رسالت عبارت است از دعوت به توحید عبادی؛ زیرا مردم فقط در توحید عبادی مشرک شدند و در دیگر مراتب توحید نظیر: توحید ذاتی، صفاتی، افعالی، ربوبیت و غیر آن، موحد بودند. همچنین او رفتار مسلمانان را درباره بزرگداشت آثار بزرگان دین، زیارت و توسل به آنان، شرک در عبادت می‌شمرد. بدین جهت، مسلمانان را مانند مشرکان صدر اسلام می‌دانست. نوشتار حاضر درصدد تبیین دیدگاه ابن‌عبدالوهاب درباره توحید و شرک و نقد و بررسی آن است.

کلید واژگان: توحید، عبادت، انبیا، شرک.

◆ مقدمه

مطالعه تاریخ فرقه‌ها و ملل و نحل، گواه بر این مطلب است که در هر زمانی به اقتضای برخی شرایط سیاسی، اقتصادی و مذهبی، فرقه‌ها و گروهایی پدید آمده و می‌آید. یکی از آن فرقه‌ها که در قرن ۱۲ پدید آمده است و امروزه به دلیل برخی موقعیت‌های اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی در برخی کشورها نفوذ کرده، فرقه وهابیت است.

این فرقه ادعا می‌کند توحید و اسلام را فردی به نام محمد بن‌عبدالوهاب و پیش از او، ابن‌تیمیه به درستی فهمیده و بیان کرده و دیگر علما و مذاهب، حقیقت توحید را نفهمیده‌اند. از این رو، آنها به بدعت، شرک و کفر مبتلا شده و آنچه علمای دیگر بیان کرده‌اند، بدعت و خلاف قرآن و سنّت است. پیروان این فرقه نسبت به گفتار و نوشتار پایه‌گذار آن به اندازه‌ای غلو و زیاده‌روی کرده‌اند که اگر گفتار او با تمام علمای مذاهب، مخالف باشد، گفتار دیگران را باطل و سخن ابن‌عبدالوهاب یا ابن‌تیمیه را ترجیح می‌دهند. حتی بالاتر از آن، اگر گفتار او با آیه یا روایتی مخالف باشد، آیه و روایت را به گونه‌ای تفسیر و توجیه می‌کنند تا با گفتار آن دو فرد مخالفت نداشته باشد. این حقیقت تلخ با مطالعه نوشته‌های آنان به خوبی روشن می‌شود. به همین دلیل، برای روشن شدن افکار وهابیت، گفتار و نوشتار پایه‌گذار این فرقه را بررسی می‌کنیم.

مطالعه آثار محمد بن‌عبدالوهاب این حقیقت را آشکار می‌کند که نوشته‌های او به‌ویژه دو کتاب *التوحید* و *کشف الشبهات* بر محور این مطلب می‌چرخد که پیامبران الهی فقط برای ابلاغ توحید عبادی مبعوث شدند؛ زیرا مردم از عبادت خدا منحرف گشته و با انجام برخی اعمال، مشرک شده بودند و عبادت را به قصد غیر خدا انجام می‌دادند. بدین دلیل، توجه به غیر خدا به وسیله نذر، زیارت و توسل به آنان حاصل می‌شود و شرک در عبادت محقق می‌گردد. مشرکان صدر اسلام، بت‌ها را از این طریق عبادت می‌کردند و مسلمانان نیز با نذر، توسل و شفاعت‌طلبی، قبور را عبادت می‌کنند.

آنچه را در کتاب *توحید* و *کشف الشبهات* بیان شده است، در چهار مطلب می‌توان خلاصه کرد:

الف) انحصار رسالت انبیا در ابلاغ توحید عبادی؛

ب) عبادت عبارت است از تعظیم، توجه، قصد و توسل به خدا؛

ج) مقایسه اعمال مسلمانان با مشرکان صدر اسلام؛

د) جنگ و کشتن مسلمانان همان‌گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مشرکان رفتار کردند.

ابن‌عبدالوهاب در آغاز رساله *کشف الشبهات* می‌نویسد:

> اعلم ـ رحمک الله ـ أنّ التوحید هو إفراد الله تعالی سبحانه بالعبادة، و هو دین الرسل الذي أُرسلهم الله به إلی عباده، فأوّلهم نوح علیه السلام أرسله الله إلی قومه لمّا غلوا في الصالحین: ودّاً، و سُواعاً، و یغوث، و یعوق، و نسراً. و آخرالرسل محمّد صلی الله علیه و آله و هو کسر صور هؤلاء الصالحین، أرسله الله إلی أناس یتعبّدون و یحجّون و یتصدّقون و یذکرون الله کثیراً، و لکنّهم یجعلون بعض المخلوقات وسائط بینهم و بین الله، یقولون نرید منهم التقرّب إلی الله، و نرید شفاعتهم عنده مثل الملائکة، و عیسی و مریم و أُناس غیرهم من الصالحین، فبعث الله محمداً صلی الله علیه و آله یجدّد لهم دین أبیهم إبراهیم علیه السلام و یخبرهم أنّ هذا التقرّب و الإعتقاد محض حقّ الله تعالی، لایصلح منه شئ لغیر الله، لاالملک مقرّب، ولاالنبیّ مرسلٍ فضلاً عن غیرهما، و إلّا فهؤلاء المشرکون یشهدون أنّ الله هو الخالق وحده لاشریک له، و أنّه لایرزق إلّا هو، و لایحی و لا یمیت إلّا الله، و لا یدبّر الأمر إلّا هو، و أنّ جمیع السموات و من فیهنّ، و الأرضین السبع و من فیهنّ کلّهم عبیده و تحت تصرّفه و قهره.[1]

۱. *شرح کشف الشبهات*، ص۱۸ – ۳۰.

این گفتار مشتمل بر چند مطلب است که اساس فرقه وهابیت را شکل می‌دهد:

۱. توحید عبارت است از یکی دانستن خدا در عبادت. به عبارت دیگر، توحید یعنی اینکه فقط خدا باید عبادت شود. ظاهر این سخن آن است که توحید ذاتی، افعالی، ربوبی، توحید در اطاعت و ولایت و اقسام دیگر از توحید به شمار نمی‌آیند. اگر کسی بگوید که مقصود وی این است که توحیدی که انبیای اولوالعزم برای تبلیغ آن مبعوث شدند، توحید عبادی است، مردود است؛ زیرا اولاً، خلاف ظاهر گفتار اوست. ثانیاً، در بحث بعدی توضیح خواهیم داد که رسالت انبیا فقط توحید عبادی نبوده است.

۲. از سخن ابن‌عبدالوهاب استفاده می‌شود که دین تمامی پیامبران فقط توحید عبادی است. آیا این مطلب درست است که دین را فقط در توحید عبادت، آن هم در توحید عبادی منحصر بدانیم؟! درست است که اساس دین را توحید شکل می‌دهد، اما توحید در تمام ابعاد آن، نه یک قسم از آن.

۳. حضرت آدم را از پیامبران ذکر نکرده است. از این رو می‌نویسد: «أوّلهم نوح»، در صورتی‌که به اعتقاد مسلمانان، حضرت آدم از اولین پیامبران الهی به شمار می‌آید.

۴. رسالت پیامبران را فقط اصلاح انحراف مردم نسبت به غلو درباره صالحان می‌داند. این افراد صالح پنج نفر بودند که بت‌ها به نام افراد صالح در بین قوم حضرت نوح نام‌گذاری شده بودند. مردم به‌دلیل غلو و خدا دانستن این افراد از توحید منحرف شده بودند. از این‌رو مشرکان عبادت، حج، صدقه و ذکر خدا را زیاد انجام می‌دادند، ولی تنها عیب آنان این بود که برای تقرب و طلب شفاعت، برخی مخلوقات نظیر: فرشتگان، حضرت عیسی، حضرت مریم و دیگر افراد صالح را بین خود و خدا واسطه قرار می‌دانند. رسالت پیامبر اکرم ﷺ نیز این بود که این بت‌ها را از بین ببرد تا روشن سازد هیچ واسطه‌ای، صلاحیت تقرب به خدا را ندارد. دلیل او نیز این آیه کریمه است که می‌فرماید: «اگر از آنان بپرسید که چه کسی از آسمان و زمین، شما را روزی می‌دهد و چه کسی مالک نیروی شنوایی و بینایی است و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و چه کسی عالم را تدبیر می‌کند، به زودی پاسخ می‌دهند که خدا».[1]

۱. سوره یونس، آیه ۳۱.

این در حالی است که این آیه دلالت ندارد که فقط مربوط به مشرکان است، بلکه تمام منحرفان اعم از کفار و مشرکان را شامل می‌شود. از این‌رو، آیه در مقام بیان این حقیقت است که حتی منکران خدا که در گفتار ظاهری، خدا را انکار می‌کنند، با مراجعه به فطرت خود به وجود خالق و رازق اعتراف دارند. بدین جهت در آیات فرموده است: «فَسَيَقُولُون» و نفرمود: «يَقُولُون». این سخن به این مطلب اشاره دارد که آنان با مراجعه به فطرت خود به زودی تنبّه می‌یابند و اعتراف می‌کنند، چنان‌که این اعتراف نسبت به مشرکان نیز تحقق یافت؛ زیرا آنان بر اثر غفلت از خدا و محشور بودن با بت‌ها، آنها را هم معبود و هم روزی‌رساننده و تدبیرکننده امور خود می‌دانستند. در واقع این آیه درصدد بیان این است که اگر از مشرکان بپرسید که خالق شما نمی‌تواند چوب و سنگ یا کسی باشد که خود، نابود می‌شود، بی‌درنگ متنبه می‌شوند و اعتراف می‌کنند که واسطه‌ها، تدبیرکننده نیستند، بلکه موجود دیگری، عالم را تدبیر می‌کند که همان خداست. درباره نوع اعتقاد مشرکان به بت‌ها، در آینده، بحث مفصلی با استفاده از آیات قرآن بیان می‌شود با این حال، این مطلب که مشرکان را از هر نظری پاک کنیم و گناه آنان را فقط در غلو و واسطه قرار دادن واسطه‌ها بدانیم، صحیح نیست. یکی از انحرافات آنان، پرستش بت‌ها بوده و انحرافات دیگری هم داشتند که بیان خواهد شد. افزون بر این، از نظر قرآن، علت انحراف مشرکان در پرستش بت‌ها فقط واسطه قرار دادن آنها نبود، بلکه دو علت داشت: نخست آنکه بت‌ها را معبود خود می‌دانستند. دوم آنکه بدون اذن الهی، موجودات غیر ذی شعوری را واسطه قرار داده بودند و گرنه قرآن بر واسطه قرار دادن واسطه‌های شرعی تأکید دارد: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبْتَغُوٓاْ إِلَيْهِ ٱلْوَسِيلَةَ﴾؛[1] ای مؤمنان، تقوا ورزید و همراه وسیله به سوی خدا حرکت کنید.

۵. به نظر ابن‌عبدالوهاب، پیامبر مبعوث شد که با مشرکان جنگ کند تا فقط در دعاهای خود، خدا را بخوانند و نذر، استغاثه، ذبح و غیر آن را برای خدا انجام دهند.

---

۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

شکی نیست که پیامبران الهی مبعوث شدند که فقط خدا را عبادت کنند، اما برای جنگ با مشرکان مبعوث نشدند، بلکه جنگ را با کفار و مشرکانی آغاز کردند که در برابر حق تسلیم نشده بودند و لجاجت کردند و با توطئه علیه اسلام به جنگ برخاستند. افزون بر این، مخالفت با سخن پیامبران، مخالفت با وحی الهی بود و محالفت با سخن ابن عبدالوهاب، مخالفت با برداشت اوست، نه مخالفت با قرآن و وحی.

۶. او، مسلمانان را بدتر از بت‌پرستان زمان جاهلیت می‌شمرد و تصریح می‌کرد شرک کافران سبک‌تر از شرک مسلمان است؛ زیرا آنها در حال رفاه، «بت» می‌پرستیدند، ولی در حال سختی خدا را با اخلاص می‌خواندند.[1] این در حالی است که آنها نه به معاد اعتقاد داشتند، نه نماز می‌خواندند، نه چیزی از فرایض اسلام را به جا می‌آوردند و پیامبر اسلام ﷺ را نیز ساحر و واجب القتل و قرآن را سحر می‌شمردند. این در صورتی است که مسلمانان همه چیز را قبول دارند، به تمام آداب اسلام متعبد هستند و فقط از پیامبر اکرم ﷺ شفاعت می‌خواهند.

بی‌انصافی است اگر افراد متدینی را که تمام مبانی اسلام را قبول دارند، همه آداب و احکام اسلام را انجام می‌دهند، از تمام گناهان پرهیز دارند، زکات و حقوق مالی خود را به طور کامل می‌پردازند، از راه‌های دور به زیارت خانه خدا می‌آیند و حافظ قرآن و عالم به معارف اسلام هستند، از بت‌پرستان شراب‌خوار، آدمکش، جاهل، خون‌خوار و آلوده به انواع گناهان زمان جاهلیت که هیچ چیز را قبول نداشتند، بدتر بدانیم. آن‌گاه تنها به گناه اینکه از پیامبر اکرم ﷺ یا کسان دیگری که آنها را صالح می‌دانند، طلب شفاعت کرده‌اند، مشرک بخوانیم و جان و مالشان را مباح بشماریم.

آیا کسی این گونه سخنان دور از منطق را در دنیای امروز می‌پذیرد؟ باید قبول کرد که حیات این‌گونه افکار به پایان رسیده است و به زودی به بایگانی تاریخ سپرده خواهد شد. پس از بیان گفتار محمد بن‌عبدالوهاب و نقد اجمالی انحراف فکری او، به نقد تفصیلی آن می‌پردازیم:

---

۱. *شرح کشف الشبهات*، ص ۱۰۰-۱۰۱.

◆ رسالت تبلیغی پیامبران الهی

بی‌تردید، انحصار رسالت انبیا در توحید عبادی، مخالف قرآن و سنّت است؛ زیرا رسالت پیامبران الهی، وسیع‌تر از ابلاغ توحید عبادی بود و در برخی آیات، هدف از ابلاغ رسولان الهی، عبادت و بندگی خدا بیان شده است، اما آیات دیگر به ابعاد مختلف توحید نظیر: توحید ربوبی، خالقیت، فاعلیت، اطاعت، ولایت، توکل، محبت و غیر آن پرداخته‌اند. توحید عبادی، ثمره اعتقاد و باور به دیگر ابعاد توحید است؛ زیرا اگر به خدای یگانه که خالق، رب و غیر آن است، اعتقاد و باور صحیح وجود داشته باشد، ثمره و نتیجه صحیح می‌دهد، نه شرک و پرستش بت‌ها یا طاغوت. شرک ورزیدن مردم در عبادت به دلیل انحراف و شرک در دیگر مراتب توحید بود. از این‌رو، پیامبران الهی آمدند تا توحید صحیح را در تمام ابعاد آن به مردم معرفی کنند. پیامبران الهی همان‌گونه که شیوه عبادت صحیح را بیان می‌کردند، به معرفی توحید ذات، صفات، افعال و غیر آن نیز پرداختند. مشرکان نیز همان‌گونه که در توحید عبادت منحرف شدند، در دیگر ابعاد توحید به انحراف رفتند؛ زیرا گاهی برای خدا فرزند قائل بودند، گاه خدا را حضرت عیسی علیه‌السلام می‌دانستند و انحرافات دیگری که هیچ یک از این انحرافات در دایره توحید عبادی نیست، بلکه به دیگر ابعاد آن مربوط می‌شود.

محمد بن‌عبدالوهاب برای القای افکار خود، از آغاز به گونه‌ای وارد بحث می‌شود تا به آن هدفی که در ذهن خود تصویر کرده است، جامه عمل بپوشاند و زمینه قتل و کشتار مخالفان خود را فراهم آورد. از این رو، به آیات قرآن چندان دقت و توجهی نمی‌کند تا حقیقت برایش روشن شود. همچنین یکی از مسائلی که زیاد بر آن تأکید می‌کند، این است که توحید ربوبیت همان توحید در خالقیت است و مشرکان، توحید خالقیت را قبول داشتند. پس مشرکان فقط در توحید عبادی، مشرک بودند. اکنون افزون بر تبیین تفاوت بین توحید در خالقیت و ربوبیت و اینکه مشرکان توحید در خالقیت را قبول داشتند، اما توحید ربوبی را انکار می‌کردند، به برخی ویژگی‌های مشرکان اشاره می‌کنیم تا روشن شود توحید مورد نظر وهابیت، ناقص، انحرافی و

مخالف قرآن است. اما قبل از برشمردن ویژگی‌های مشرکان به اجمال به تفاوت توحید ربوبیت و خالقیت اشاره می‌نمائیم:

◆ تفاوت توحید ربوبیت و خالقیت

برای روشن شدن تفاوت این دو توحید، چند مطلب را بیان می‌کنیم:

۱. در لغت و عرف، لفظ «رب» و «خلق» به معناهای جداگانه‌ای آمده است. اکنون برخی از اقوال لغویون را بیان می‌کنیم:

جوهری می‌گوید: پروردگار هر چیزی مالک آن است، رب نامی از نام‌های خدای بزرگ است که درباره غیر او جز با اضافه به‌کار برده نمی‌شود.[۱]

آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی(دامت برکاته) می‌نویسد:

> توحید ربوبی یعنی این که خداوند به تنهایی عالم را تدبیر، تنظیم و تربیت می‌کند،[۲] چنان‌که در قرآن آمده است : بگوآیا جز خدا را مرب و تدبیر کننده خود بدانم در حالی‌که او مدبر هر چیزی است.[۳]

۲. اصل و قاعده در هر لفظی این است که به‌معنای خودش به‌کار رود و بر معنای لفظ دیگر حمل نشود، مگر آنکه محذور عقلی یا شرعی وجود داشته باشد که در این صورت، هر دو لفظ به یک معنا تفسیر می‌شود. در قرآن کریم، لفظ «رب» و «خالق» آمده است و گاه در یک آیه با هم آورده شده‌اند (در مطلب بعدی خواهد آمد). وقتی هر دو صفت در قرآن درباره خدا به‌کار برده شده و در لغت برای هر یک، معنای خاصی آمده است و هیچ دلیلی بر استقلال در معنا وجود ندارد، چرا صفت ربوبیت به خالقیت معنا شود؟ خداوند در سوره حجر می‌فرماید:

---

۱. *صحاح اللّغة*، ج ۱، ص ۱۳۰؛ همچنین ابن‌منظور می‌نویسد: «الرّب : هو الله عزوجل ، هو ربّ کلّ شيء مالکه و له الربوبية على جميع الخلق لا شريک له ، و هو ربّ الأرباب ، و مالک الملوك» *لسان العرب*، ج۱، ص۳۹۹.

۲. *الامثل في تفسير کتاب الله المنزل*، ج ۲۰، ص ۵۶۱.

۳. سوره انعام، آیه۱۶۴.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ❖ وَٱلْجَآنَّ خَلَقْنَٰهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ ٱلسَّمُومِ ❖ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّى خَٰلِقٌۢ بَشَرًا مِّن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ❖ فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَٰجِدِينَ﴾؛[1]

ما انسان را از گل خشکیده‌ای آفریدیم که از گِل بدبوی تیره رنگی گرفته شده بود و جن را پیش از آن، از آتش گرم و سوزان خلق کردیم و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گِل خشکیده‌ای می‌آفرینم که از گل بدبویی گرفته شده است، پس هنگامی که کار را به پایان رساندم و از روح خود در او دمیدم، همگی برای او سجده کنید.

در این آیات، خلق و رب معنای خاص خود را دارند و گرنه در معنای خلق، تکرار لازم می‌آید.

علامه طباطبایی می‌نویسد:

> دوگانه پرست‌ها آفریننده عالم را که خدای بزرگ است، منکر نمی شوند بلکه توحید ربوبیت و عبودیت را انکار می‌کنند....[2]

ایشان در جای دیگر می‌نویسد:

> الوثنية قائلون باستحالة العلم بحقيقة الذات و كنهها، و ان الموجودات واجبة الوجود لايشاركها في وجوب وجودها غيره ، و ان الآلهة من دون الله موجودات ممكنة الوجود كل منها مدبر لجهة من جهات العالم و هي جميعاً مخلوقه... .[3]

در هر صورت، مشرکان می‌گفتند: کار خدا فقط خلق و ایجاد عالم است، اما ربوبیت که عبارت از ملک و تدبیر است، برای مقربین از فرشتگان ، جن و انس است.

---

۱. سوره حجر، آیات ۲۶- ۲۹.

۲. *المیزان*، ج ۱۱، ص ۳۲۶.

۳. همان ، ص ۲۰۷.

◆ ویژگی‌های مشرکان

با نگاهی به قرآن کریم و سنّت شریف روشن می‌شود که کافران و مشرکان دارای طوایف و گروه‌های گوناگونی بوده‌اند که هر یک از آنان گرایش و ایده خاصی داشته‌اند، نه آن گونه که ابن‌عبدالوهاب، همه آنان را موحّد دانسته است. برخی از آنان منکر توحید ربوبی و برخی دیگر منکر توحید در اطاعت بودند. گروهی حضرت عیسی علیه‌السلام را خدا می‌دانستند و گروهی برای خدا، فرزند قایل بودند. چندین ویژگی دیگر نیز برای آنان در قرآن شمرده شده است که هیچ یک از این ویژگی‌ها در عقاید و رفتار مسلمانان وجود ندارد. در این قسمت، برخی آیات را ذکر می‌کنیم که ویژگی‌های مشرکان را بیان می‌کند.

۱. گروهی از مشرکان، حضرت عیسی علیه‌السلام را خدا می‌دانستند ﴿لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ ٱلْمَسِيحُ يَٰبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُۥ مَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ ٱلْجَنَّةَ﴾،[1] از این آیه استفاده می‌شود که مشرکان به جای خدا، حضرت مسیح علیه‌السلام را خدا، ربّ و معبود خود قرار داده بودند. به عبارت دیگر، سه ویژگی برای حضرت عیسی علیه‌السلام باور داشتند. حضرت عیسی علیه‌السلام به آنان فرمود که من خدای شما و رب شما نیستم تا مرا عبادت کنید. پس مشکل مشرکان مسیحی تنها در توحید عبادی نبود تا حضرت عیسی علیه‌السلام آن را تصحیح کند، بلکه مشکل آنان در توحید ذاتی و ربوبی بود. هرگاه این دو توحید تصحیح شود، توحید عبادی که بر آن دو مترتب است، راه و مسیر صحیح خود را پیدا می‌کند. خداوند در جای دیگر می‌فرماید: ﴿لَّقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ﴾،[2] در این آیات، مشرکان اسم خاص خداوند را برای مسیح علیه‌السلام به‌کار می‌بردند و غیر خدا را خدا می‌دانستند و یا خدا را یکی از سه اقنوم (پدر، پسر و روح

۱. سوره مائده، آیه ۷۲.

۲. همان، آیه ۷۳.

القدس) می‌گرفتند. در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ءَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾،[1] گروهی از مسیحیان امروز نیز معتقدند که حضرت مسیح علیه‌السلام تجسد یافته خداوند است و در صدر اسلام نیز همین عقیده را داشتند. از سوی دیگر، در آن دوران، دین گروهی از مردم، مسیحیت بود.

۲. مشرکان، خدایان و معبودهایی را عبادت می‌کردند که آنها را در وجود اثرگذار می‌دانستند.

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾؛[2]

اگر در آسمان و زمین به جز خدا، چند معبود بود، فساد و تباهی به وجود می‌آمد. خدایی که پروردگار عرش است، از آنچه توصیف می‌کنید، پاک است.

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَٰرِدُونَ ❖ لَوْ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةً مَّا وَرَدُوهَا ۖ وَكُلٌّ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾؛[3]

به یقین، شما و معبودانی که به جای خدا می‌پرستیدید، هیزم دوزخید شما در آن وارد خواهید شد❖ اگر آنها معبود (برحق) بودند، وارد دوزخ نمی‌شدند، در صورتی که همگی برای همیشه در آن خواهند بود.

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۳. همان، آیه ۹۹-۹۸.

از این آیات استفاده می‌شود که مشرکان برای معبودان خود اثر استقلالی در برابر خدا باور داشتند و گرنه فساد و بی‌نظمی در عالم پدید نمی‌آید؛ زیرا روشن است که اعتقاد به اثر غیر استقلالی مخلوقات، موجب نابودی و فساد نمی‌شود.

۳. مشرکان، غیر خدا را ربّ خود می‌دانستند. فرعون می‌گفت: ﴿أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ﴾؛[1] من پروردگار بزرگ شما هستم» ساحران گفتند: ﴿ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ۝رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ﴾؛[2] ما به پروردگار عالمیان که پروردگار موسی و هارون است، ایمان آوردیم». در جای دیگر می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱلَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّى فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلْأَفِلِينَ ۝ فَلَمَّا رَءَا ٱلْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّى فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّآلِّينَ ۝فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّى هَٰذَآ أَكْبَرُ فَلَمَّآ أَفَلَتْ قَالَ يَٰقَوْمِ إِنِّى بَرِىٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ۝إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ﴾؛[3]

پس هنگامی که پوشش شب بر او گسترده شد، ستاره‌ای را دید و گفت: این پروردگار من است ... پس از آنکه ماه را دید، گفت: این است پروردگار من و چون غروب کرد، گفت: ای قوم، من آنچه را غروب می‌کند، دوست ندارم. من از آنچه شرک می‌ورزید، برائت می‌جویم. من به دور از انحراف و با قلبی پاک و سالم، صورت خود را به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از مشرکان نخواهم بود.

۱. سوره نازعات، آیه ۲۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۲۲-۱۲۱.

۳. سوره انعام، ص ۷۶-۷۹.

اگر«رب» را به معنای خالق بدانیم، چنانکه پایه‌گذار این فرقه به معنای خالق معنا کرده است، این آیه با مدعای آنان که مشرکان به خالقیت خدا اعتقاد داشتند، مخالف است؛ زیرا بر اساس این آیات، مشرکان به خالقیت غیر خدا باور داشتند. اگر «رب» را صفت جداگانه بدانیم، در این صورت، روشن است که رسالت انبیا، معرفی مرتبه دیگری از توحید بوده که غیر از توحید عبادی است و مخالف ادعای وهابیت است.

۴. برای اطاعت از شیطان و غیر خدا مشرک شدند. در قرآن آمده است:

﴿وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَٰدِلُوكُمْ ۖ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾؛[1]

به یقین، شیطان‌ها به کسانی که ولایت شیطان را پذیرفته‌اند، الهام می‌کنند تا با شما (اولیای الهی) به جدال برخیزند و اگر از آنها پیروی کنید همانا از مشرکان خواهید بود.

همچنین گفته شده است:

﴿وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَٰسِرُونَ﴾؛[2]

و اگر از بشری مانند خودتان پیروی کنید، در این صورت، از زیان‌کارانید.

سخن محمد بن‌عبدالوهاب مبنی بر اینکه شرک مشرکان فقط در توحید عبادی آن هم در توسل، نذر و تبرک منحصر است، باطل است؛ زیرا اطاعت از غیر خدا موجب شرک می‌شود بدون اینکه توسل و نذر بر او منطبق شود. چه خوب است علمای وهابیت با استفاده از این آیات در توحید محمد بن‌عبدالوهاب تجدید نظر و آن را تصحیح کنند.

۵. مشرکان بدون اذن الهی از غیر خدا شفاعت می‌خواستند و آنها را عبادت می‌کردند. در قرآن آمده است:

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۲. سوره مؤمنون، آیه۳٤.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾؛[1]

و غیرخدا را بندگی می‌کردند؛ غیری که زیان و سودی برای آنان نداشت و می‌گفتند اینها شفعیان ما در پیشگاه خدایند.

خداوند در جای دیگر می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِىٓ أَنتُمْ لَهَا عَٰكِفُونَ ❖ قَالُوا۟ وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ ❖ قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُمْ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ... قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلَّذِى فَطَرَهُنَّ... قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْـًٔا وَلَا يَضُرُّكُمْ ❖ أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾؛[2]

هنگامی که حضرت ابراهیم برای پدر و قوم خودش بیان کرد: این صورت‌هایی که برای آنها اعتکاف (عبادت) می‌کنید، چیست؟ گفتند این راهی است که پدران ما بر آن بودند و این گونه عبادت می‌کردند. ابراهیم گفت: همانا شما و پدرانتان بر گمراهی آشکاری بوده و هستید... . ابراهیم گفت: پروردگار شما کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده است ... گفت: آیا چیزی را عبادت می‌کنید که سود و زیانی به شما نمی‌رساند؟ اف بر شما و آنچه غیر از خدا پرستش می‌کنید.

۱. سوره یونس، آیه ۱۸.

۲. سوره انبیاء، ۵۲-۶۶.

۶. مشرکان برای خدا، فرزند قایل بودند:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ❖ وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۚ بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ ❖ وَمَن يَقُلۡ مِنۡهُمۡ إِنِّيٓ إِلَٰهٞ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجۡزِيهِ جَهَنَّمَۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّٰلِمِينَ﴾؛[1]

و نفرستادیم رسولانی پیش از تو جز آنکه به رسولان وحی کردیم هرا پرستش کنند. گفتند: خداوند رحمان، فرزندانی انتخاب کرده است، (در صورتی‌که) خداوند از این نسبت‌ها پاک است، بلکه (آنچه مشرکان فرزند می‌پندارند) بندگانی هستند که از کرامت الهی برخوردار شده، و هر کس از ایشان، خودش را معبودی غیر از خدا بداند و بگوید من «اله» هستم، کیفرش دوزخ است که جزای ستمگران است.

۷. برای معبودان خودشان، خالقیت قایل بودند:

﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ﴾؛[2]

خدا هیچ فرزندی برای خود نگرفته است و هیچ معبودی با او هم تراز نیست. در این صورت، هر معبودی، آفریده‌های خود را با خود می‌برد و بر یکدیگر برتری می‌جستند. پاک است خدا از آنچه او را توصیف می‌کنند.

این آیه روشن‌گر این مطلب است که مقصود از (اله) خالق و آفریدگار است ﴿قُل لَّوۡ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٞ كَمَا يَقُولُونَ إِذٗا لَّٱبۡتَغَوۡاْ إِلَىٰ ذِي ٱلۡعَرۡشِ سَبِيلٗا﴾؛[3] بگو اگر آن

۱. سوره انبیاء، آیات ۵۲-۲۹.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۹۱.

۳. سوره إسرا، آیه ۴۲.

گونه که می‌گویند، همراه با خدا، خدایانی وجود دارد، در این صورت، به صاحب عرش راهی می‌جستند (تا قدرت را تصرف کنند) مقصود نیز الهه‌هایی است که در امور جهان تصرف می‌کنند.

خداوند در آیه دیگر می فرماید:

﴿قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ قُلِ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَٱتَّخَذۡتُم مِّن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ لَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ نَفۡعٗا وَلَا ضَرّٗاۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ أَمۡ هَلۡ تَسۡتَوِي ٱلظُّلُمَٰتُ وَٱلنُّورُۗ أَمۡ جَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُواْ كَخَلۡقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلۡخَلۡقُ عَلَيۡهِمۡۚ قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّٰرُ﴾؛[1]

بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌ها و زمین است؟ بگو: خداست. بگو: آیا اولیایی غیر از او برای خود برگزیدید که مالک سود و زیان خود نیستند؟ ... بگو: آیا بینا و نابینا یکسانند؟ ... آیا برای خدا شریکانی قرار دادند که همانند خدا را بیافرینند و این آفرینش‌ها بر آنان مشتبه شده است؟ بگو خدا خالق همه چیز است و اوست یکتا و پیروز.

از این آیه مطالب زیادی استفاده می‌شود. نخست اینکه مشرکان گرفتار شرک در خالقیت بودند. مطلب دوم اینکه بین توحید ربوبی و توحید در خالقیت تفاوت وجود دارد؛ زیرا صدر آیه از ربوبیت می‌پرسد و ذیل آن از شرک در خالقیت مشرکان سخن گفته است.

۸. مشرکان برای معبودان خود مقام ربوبیت و تصرف قائل بودند. ﴿قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ قُلِ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَٱتَّخَذۡتُم مِّن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ لَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ نَفۡعٗا وَلَا ضَرّٗاۚ﴾.[2] در آیه، پرسش‌گر و پاسخ‌گو، پیامبر است و مورد سؤال، ربوبیت جهان

۱. سوره رعد، آیه ۱۶.

۲. همان، آیه ۱۶.

است که مشرکان برای غیر خدا قایل بودند، چنان‌که از لفظ «اولیاء»، مقام تصرف استفاده می‌شود، ولی آیه، این مقام را به صورت مستقل از غیر خدا نفی می‌کند. خداوند در آیات دیگر می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِي رَبّٗا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيۡءٖۚ﴾؛[1] «بگو (به مشرکان) آیا پروردگاری غیر از خدا بجویم که تدبیرکننده همه چیز است؟»؛ ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةٗ لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزّٗا﴾؛[2] «معبودانی غیر از خدا را انتخاب کردند تا به آنان عزت دهند». آنان عزت و شوکت (پیروزی، کسب ثروت) را در انتخاب معبودی غیر از خدا می‌دانستند. ﴿قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيّٗا فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَهُوَ يُطۡعِمُ وَلَا يُطۡعَمُۗ قُلۡ إِنِّيٓ أُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَسۡلَمَۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾؛[3] «بگو آیا به جز خدا، ولی و سرپرستی برگزینم که آفریننده آسمان‌ها و زمین است و او به دیگران روزی می‌دهد و خود استفاده نمی‌کند؟ بگو من مأمورم تا نخستین کسی باشم که به فرمان خدا گردن نهد و به شما دستور داده شده است که از مشرکان نباشید».

همچنین فرموده است: ﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ۞ مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم﴾.[4]

۹. مشرکان از خدا نمی‌ترسیدند، ولی از بت‌ها می‌ترسیدند:

﴿وَكَيۡفَ أَخَافُ مَآ أَشۡرَكۡتُمۡ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمۡ أَشۡرَكۡتُم بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗاۚ فَأَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ أَحَقُّ بِٱلۡأَمۡنِۖ﴾؛[5]

---

۱. سوره انعام، آیه ۱٦٤.
۲. سوره مریم، آیه ۸۱.
۳. سوره انعام، آیه ۱٤.
٤. سوره یوسف، آیه ۳۹-٤۰.
۵. سوره انعام، آیه ۸۱.

و چگونه از آنچه به آن شرک می‌ورزید، بترسم و شما از اینکه غیر خدا را شریک گرفته‌اید و هیچ گونه دلیلی بر حقانیت آن بر شما نازل نکرده است، نمی‌ترسید. کدام یک از این دو (مشرکان و خدا پرستان) به ایمنی از عذاب سزاوارترند.

۱۰. جنیان را شریک خدا قرار می‌دادند و برای خدا، دختر و پسر قائل بودند:

﴿وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُواْ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتٍۭ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ﴾؛[1]

شریکانی از اجنه برای خدا قرار دادند، در حالی‌که خدا همه آنها را آفریده است و از روی نادانی، پسران و دخترانی برای خدا انگاشتند. همانا از آنچه او را توصیف می‌کنند، پاک و برتر است.

۱۱. فرزندان خود را برای بت‌ها قربانی می‌کردند:

﴿وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَٰدِهِمْ شُرَكَآؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُواْ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ...﴾؛[2]

همین گونه شرکای آنان، قتل فرزندانشان را در نظر آنها جلوه دادند.(کودکان خود را قربانی بت‌ها می‌کردند و افتخار می‌ورزیدند).

۱۲. اموال را بین خدا و بت‌ها تقسیم می‌کردند:

﴿وَجَعَلُواْ لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ ٱلْحَرْثِ وَٱلْأَنْعَٰمِ نَصِيبًا فَقَالُواْ هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَآئِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَآئِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى ٱللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَآئِهِمْ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾؛[3]

---

۱. همان، آیه ۱۰۰.

۲. همان، آیه ۱۳۷.

۳. همان، آیه ۱۳۶.

مشرکان از زراعت و چارپایانی که خدا آفریده است، برای او سهمی قرار دادند و به گمان بی‌اساس خود گفتند: این سهم خداست و این سهم بتان ما. آنان بر این عقیده بودند که آنچه برای بتانشان باشد، به خدا نمی‌رسد و آنچه برای خدا باشد، به بت‌ها می‌رسد. بد است آن چه داوری می‌کنند.

۱۳. مشرکان افزون بر اینکه به عالم پس از مرگ اعتقادی نداشتند، مرگ را به دست طبیعت می‌دانستند، نه خدا:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾؛[1]

و می‌گفتند: جز حیات دنیا، حیات دیگری وجود ندارد که در آن می‌میریم و زنده می‌شویم و جز دهر و طبیعت ما را نابود نمی‌کند».

۱۴. برخی آیات، کفر آنان را به خدای رحمان بیان کرده است: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ...﴾.[2] در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾.[3] در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ﴾.[4] در این آیات، به صراحت، انکار خالقیت خدای متعال از سوی مشرکان بیان شده است.

۱۵. مشرکان به خدایی که خالق آنان است، دشنام می دادند:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾؛[5]

---

۱. سوره جاثیه، آیه ۲٤.
۲. سوره بقره، آیه ۲۸.
۳. سوره رعد، آیه ۳۰.
٤. سوره فصلت، آیه ۹.
۵. سوره انعام، آیه ۱۰۸.

به کسانی که غیر خدا را می‌خوانند، دشنام ندهید؛ چون آنان به خدای متعال بدون علم دشنام می‌دهند».

اگر مشرکان، خدا را رب خود می‌دانستند، به خدا دشنام نمی‌دادند.

آیا با وجود این آیات که به طور روشن اقسام شرک و مشرکان را بیان کرده است، نظریه محمد بن‌عبدالوهاب را می‌توان پذیرفت که انحراف مشرکان در طول تاریخ فقط در توحید عبادی بوده است و در دیگر مراتب توحید، توحید کامل داشته‌اند؟

آیا با ویژگی‌هایی که برای مشرکان بیان شده است، می‌توان گفت مسلمانانی که هیچ یک از آن ویژگی‌ها در آنان وجود ندارد، از مشرکان بدترند؟ گویا محمد بن‌عبدالوهاب به آیات قرآن توجه نکرده است و تنها با دیدن یک یا دو آیه که در گفتارش به آن استناد کرده، به داوری پرداخته است. این در حالی است که باید تمام آیات مربوط به مشرکان را دید؛ زیرا آیات قرآن، یکدیگر را تفسیر می‌کند. «القرآن یفسرّ بعضه بعضاً».[1]

برخی نویسندگان وهابیت درباره آیاتی که بر انکار توحید در خالقیت از سوی مشرکان صدر اسلام دلالت دارد توضیح‌هایی داده‌اند. از این رو، برخی از پاسخ‌های شمس‌الدین سلفی را بیان می‌کنیم تا روشن شود پاسخ‌ها بسیار ضعیف است؛ زیرا برداشت‌های نویسنده، مخالف ظاهر آیات است. برای نمونه وی درباره آیه ﴿أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ﴾[2] می‌نویسد: «مراد از کفر در این آیه، کفر نسبت به نعمت است، نه کفر به خالقیت».[3] در صورتی‌که تفسیر به کفر نعمت، مخالف ظهور آیه در عمومیت کفر است. ازاین رو، مشرکان در خالقیت خدا، مشرک بودند.

---

۱. *بحارالأنوار*، ج ۲۹، ص ۳۵۲، و ج ٥٤، ص ۲۱۸.

۲. سوره فصلت، آیه۹.

۳. *جهود علماء الحنفیة*، ج ۱، ص ۲٤٥.

درباره آیه ﴿إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾[1] نیز می‌نویسد: «مقصود از آیه، تسویه و مساوات در عبادت است، نه در ربوبیت و خالقیت».[2] در صورتی‌که در آیه، به عبادت و شرک در آن هیچ گونه اشاره‌ای نشده است، بلکه آیه دلالت دارد که مشرکان، خدایان خود را مانند خدا، رب می‌دانستند. ظاهر آیه هم بر این امر دلالت دارد. با توجه به ضعیف بودن پاسخ‌های نویسنده به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

◆ مهم‌ترین اشتباه محمد بن‌عبدالوهاب

مهم‌ترین خاستگاه فکری وهابیت به ویژه محمد بن‌عبدالوهاب آن است که مشرکان صدر اسلام در توحید ذاتی، ربوبی و خالقیّت، کامل بودند و تنها در توحید عبادی شرک می‌ورزیدند، چنان‌که در صفحه نخست کتاب *کشف الشبهات* به آن تصریح کرده است. وی تنها ضعف مشرکان را این می‌دانست که در حق صالحان غلو می‌کردند و به آنها توسل می‌جستند و از آنان طلب شفاعت و تبرک به قبور می‌کردند. همین اعمال موجب شرک و خروج آنان از دین توحید می‌شد. این برداشت او سبب شده است مسلمانان را نیز به دلیل اظهار محبت و علاقه به پیامبر و اهل‌بیت او و تمام بزرگان دین خود که برای آنان مقام و وجاهت والایی قایلند، مشرک بشمارد و آنان را از مشرکان صدر اسلام بدتر بداند. آن گاه این برداشت را پایه صدور فتوا به کفر، قتال و خون ریزی آنان قرار داده است.

ـ از دیدگاه محمد بن‌عبدالوهاب، مسلمانان پس از قرن نخست، اصل توحید را به درستی نشناختند و به مرور زمان مرتکب شرک شدند تا اینکه او در قرن ۱۲ برای نجات مسلمانان از شرک در عبادت قیام کرد.

ـ از دیدگاه او، پیامبران الهی تنها یک رسالت به عهده داشتند و آن هم نجات مردم از توسل، تبرک، نذر و طلب شفاعت از پیامبران و صالحین است.

---

۱ . سوره شعراء، آیه۹۸.

۲ . *جهود علماء الحنفیة*، ج ۱، ص۲٤٥.

ـ کفار و مشرکانی که در صدر اسلام به شهادتین، روز رستاخیز، بهشت و دوزخ اقرار نمی‌کردند، پیامبر بزرگ اسلام را ساحر و گفتار آن حضرت را سحر می‌دانستند به عبارت قرآن: ﴿وَعَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنۡهُمۡۖ وَقَالَ ٱلۡكَٰفِرُونَ هَٰذَا سَٰحِرٞ كَذَّابٌ ۝ أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ﴾.[1] آیا قرار دادن چنین افرادی هم‌تراز با مسلمانانی که شهادتین می‌گویند: و آنچه را پیامبر آورده است و بهشت و دوزخ حق را می‌دانند، منصفانه است؟ چرا محمد بن‌عبدالوهاب، خطاهای مسلمانان را بیشتر از کفار صدر اسلام جلوه می‌دهد؟

او می‌گوید: به دو دلیل، شرک مشرکان صدر اسلام از شرک اهل زمان ما ضعیف‌تر بود:

دلیل نخست آنکه مشرکان صدر اسلام، فرشتگان یا بت‌ها را در وقتی که در آسایش و رفاه بودند، همراه خدا می‌خواندند، ولی هنگام سختی و شداید تنها خدا را مخلصانه می‌خواندند.

دلیل دوم این که مشرکان صدر اسلام، کسانی را می‌خواندند که از مقرّبان پیشگاه پروردگار بودند، نظیر: پیامبران، اولیا و فرشتگان یا سنگ و چوبی را می‌خواندند که مطیع خدا بودند و هرگز عصیان نکردند. این در صورتی است که مردم زمان ما فاسق‌ترین مردم را می‌خوانند.[2] این است نظر محمد بن‌عبدالوهاب درباره توحید مسلمانان و مقایسه آن با توحید مشرکان. مسلمانان زمان ما به کدام یک از دو ویژگی عقیده دارند و به آن عمل می‌کنند؟ آیا مسلمانان امروز به جز پیامبران، اولیا و ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام به کس دیگری متوسل می‌شوند؟ خوانندگان خود داوری کنند.

ـ محمد بن‌عبدالوهاب می‌گوید: شرک به‌معنای خواندن بت‌ها و سنگ بوده است که آنها را برای سامان دادن امور خود می‌خواندند، در صورتی که آنها را خالق و روزی‌دهنده نمی‌دانستند و شما که غیر خدا را می‌خوانید، مثل آنهایید. اولاً خواندن و دعا در قرآن نوعی عبادت است و چنان نیست که هر نوع دعا و خواندن، عبادت باشد. به عبارت دیگر، دعا و خواندن به دو صورت است:

---

۱. سوره ص، آیات ٤-٥.

۲. *شرح کشف الشبهات*، ص ۱۰۳.

۱. گاهی دعا فقط صرف «ندا» است مثل اینکه با کسی کاری دارید و او را صدا می‌کنید: ﴿وَٱدْعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ...﴾؛[۱] یعنی گواهان خود را بخوانید.

۲. گاهی دعا به معنای «عبادت» است: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدْعُونِيٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي...﴾.[۲] از این آیه و آیات: ﴿وَأَنَّ ٱلْمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا﴾[۳] ﴿وَمَن يَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرْهَٰنَ لَهُۥ﴾[۴] ﴿ٱدْعُواْ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةًۚ﴾[۵] استفاده می‌شود که دعایی عبادت است که با اظهار نیاز به موجودی بی‌نیاز همراه باشد، نه صرف ندا و صدا زدن. در غیر این صورت، تمام انسان‌ها به خاطر نیاز، یکدیگر را صدا می‌کنند. یکی از آیاتی که دعا در آن به‌معنای عبادت آمده، عبارت است از: ﴿ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِٱلْغَدَوٰةِ وَٱلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُۥ﴾[۶] و همچنین آیه ﴿قُلْ أَنَدْعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا﴾.[۷]

گفتنی است «اله» و «عبادت» در هیچ لغتی به معنای «قصد» به‌کار برده نشده است. برای نمونه، ابن‌منظور در *لسان العرب* می‌نویسد:

> اله: الله عزوجل، و کل ما اتخذ من دونه معبوداً اله عند متخذه، والجمع آلهة، و الآلهة: الأصنام، سمّوا بذلك لاعتقادهم أن العبادة تحقّ لها.[۸]

۱. سوره بقره، آیه ۲۳.
۲. سوره غافر، آیه ٦۰.
۳. سوره جن، آیه ۱۸.
٤. سوره مومنون آیه ۱۱۷.
۵. سوره اعراف، آیه ۵۵.
٦. سوره انعام، آیه ۵۲.
۷. همان ، آیه ۷۱.
۸. *لسان العرب*، ج۷، ص ۱۰٤۵، لغت اله.

از نگاه لغویون، «إله» به معنای خدای بزرگ و همچنین هر موجودی غیر از خداست که به عنوان معبود برگزیده شود و بت‌ها را «آلهة» نامیده‌اند؛ چون آنها را شایسته پرستش می‌دانستند. به نظر فیومی در *مصباح‌المنیر*، «إله» به‌معنای معبود است که خدای متعال باشد سپس مشرکان آن را برای کسانی به کار بردند که از غیر خدا عبادت می‌کردند. همچنین «إله» به معنای معبود است. وی می‌نویسد:

> «إلاهةً»بمعنی عَبَدَ عبادة و «تألّه» تعبَّد والإله المعبودُ و هو الله سبحانه و تعالی ثمّ استعاره المشرکونِ لما عبدوه من دون الله تعالی و الجمع «آلهةٌ»، «فالإلهُ» فِعالٌ بمعنی مفعولٍ، مثلُ کتابٍ بمعنی مکتوبٍ، و بساطٍ بمعنی مبسوطٍ.[1]

توحیدی که وهابیت معرفی می‌کند، ناقص است؛ زیرا توحید محمد بن‌عبدالوهاب را در مبارزه با قبرستان منحصر می‌توان دانست، به گونه‌ای که در برخی کشورها، پیروان این نظریه در قبرستان عملیات انتحاری می‌کنند و قبور مسلمانان را از بین می‌برند.

روشن است که پیامبران الهی در مبارزه با شرک، هرگز کار خود را مبارزه با توسل، استغاثه و شفاعت قرار ندادند، بلکه برای نمونه، حضرت موسی علیه‌السلام توجه اصلی خود را مبارزه با فرعون قرار داد. اگر منظور از بعثت پیامبران، توحید قبور بود، پس چرا قرآن و حتی سیره پیامبران دیگر بر این مدعا دلالتی ندارد؟ وقتی یکی از سرداران اسلام در فتح ایران با این پرسش روبه‌رو می‌شود که برای چه به اینجا آمدید در پاسخ نگفت که برای تخریب زیارت گاه‌ها، بلکه در پاسخ چنین گفت: «جئنا لنخرج من شاء من عبادة العباد إلی عبادة الله»؛[2] هدف ما عبارت است از بیرون بردن بندگان از بندگی بندگان به بندگی پروردگار.

چرا محمد بن‌عبدالوهاب مخالفان خود را کافر می‌داند و می‌گوید با آنان باید جنگید؟

---

۱. *مصباح‌المنیر*، ج ۲، ص ۱۹ و ۲۰.

۲. *تاریخ طبری*، ج ۳، ص ۳۲؛ *البدایة و النهایة*، ج ۷، ص ٤٦.

از بررسی کتاب‌ها و سخنرانی‌های مؤسسان این فرقه به خوبی استفاده می‌شود که این فرقه باور دارند مسلمانان در توحید عبادی به انحراف رفته و مشرک شده‌اند، به گونه‌ای که مانند مشرکان صدر اسلام، بت‌ها را عبادت می‌کنند. از این رو، مسلمانان را تکفیر می‌کنند و جنگ با آنان را لازم می‌دانند.

◆ چرا تکفیر و قتل و کشتار؟

ـ پیامبر بزرگ اسلام با اتصال و ارتباط به وحی، حقایق را می‌گرفت و برای مردم بیان می‌فرمود. از این رو، انکار آن حضرت موجب کفر می‌شود، زیرا سرچشمه گفتار او روشن است و در آن جای هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد. جناب محمد بن‌عبدالوهاب به چه مجوّزی، مخالفت با برداشت خود را از ظاهر برخی آیات و مقایسه آن با صدر اسلام، مانند مخالفت پیامبر دانسته است؟ مگر انکار افکار و برداشت‌های او وحی است تا انکار آن موجب کفر شود؟ اگر بپذیریم که محمد بن‌عبدالوهاب در حد یک مجتهد بوده و شرایط اجتهاد را داشته است، برداشت او تنها برای خودش، حجت و دلیل است، نه برای دیگران که یا خود مجتهدند یا نظر مجتهدان دیگر را قبول کرده و به آن باور دارند؟ آیا پذیرش نظرهای بزرگان مذاهب یا عمل آنان در اظهار محبت به ساحت مقدس پیامبران و اوصیای آنان به وسیله زیارت، توسل و تبرک در صورتی که با شرایط مشخص شده در قرآن و سنّت باشد، شرک محسوب می‌شود؟

ـ آیا برداشت و نظر یک فرد یا گروه در صورتی که همراه با شرایط اجتهاد صحیح انجام گیرد، مجوّزی برای تکفیر مخالفان آن فکر می‌شود؟ یا آن برداشت تنها برای خودش یا مقلدان و پیروان او حجّت است، اگر چه در مسایل اعتقادی، توحید و شرک، جایی برای تقلید وجود ندارد. بنابراین، تنها برای خودش، حجت است، نه دیگران.

ـ آیا محدود کردن رسالت پیامبران به مبارزه با قبرپرستی و توسل به ارواح بزرگان از نظر قرآن و سنّت صحیح است؟ آیا این برداشت به معنای آن نیست که دین اسلام و دیگر ادیان برای تصحیح روابط فردی بندگان با خدا آن هم درباره مردگان نازل شده است و هیچ برنامه‌ای برای ابعاد جامعه توحیدی و مبارزه با انواع شرک‌های دیگر در رسالت انبیا دیده نشده است؟

ـ آیا برای القای یک برداشت و نظر، صحیح است که مسایل مهم دینی و توحیدی را به گونه‌ای مطرح کنیم که تمام تاریخ، فرهنگ دینی و مذهبی، علما و ائمه مذاهب را زیر سؤال ببریم و خود را تنها محور قرار دهیم آن هم به گونه‌ای که منکران خود را کافر بدانیم؟

◆ جمع‌بندی

برداشت‌های محمد بن‌عبدالوهاب درباره اعتقاد مشرکان، نسبت به توحید ربوبیت و خالقیت صحیح نیست، چنان‌که منحصر دانستن رسالت پیامبران الهی در توحید عبادی، ناتمام و مخالف آیات قرآن است. از این‌رو مقایسه کردن اعتقادات مسلمانان با مشرکان صدر اسلام در انحراف وهابیان از فهم حقیقت توحید به‌ویژه شرک عبادی ریشه دارد. ابن‌عبدالوهاب، مسلمانان را مشرک می‌داند، در صورتی‌که برداشت‌های وی به شرک می‌انجامد؛ زیرا در امور طبیعی، نقش انسان و در امور ماورای طبیعی، نقش خدا را می‌پذیرد. این درحالی است که نقش آفرینی انسان در امور طبیعی با اذن و اراده الهی است بنابراین، تمام آثار و افعال انسان‌ها از جانب خداست، ولی برخی انسان‌ها به‌دلیل کسب کمالات، می‌توانند به اذن الهی در امور ماورای طبیعی تصرف کنند.

◆ کتابنامه

* قرآن کریم.

۱. *البدایة و النهایة*: عماد الدین اسماعیل بن‌کثیر، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث، چاپ اول، ۱٤۰۸ق.

۲. *تاریخ طبری*: محمد بن‌جریر طبری، تحقیق: نخبة من العلماء الاجلاء، بیروت: موسسه الاعلمی، بی‌تا.

۳. *جهود علماء الحنفیة*، شمس الدین السلفي الافغاني: ریاض: دار الصمیعي، ۱۹۹٦م.

٤. *شرح کشف الشبهات*: محمد بن عبدالوهاب، تحقیق و شرح: محمد بن صالح العثیمین، ریاض: دارالثریا، چاپ چهارم، ۱٤۲٦ق.

۵. *صحاح*: الجوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور العطار، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ چهارم، ۱٤۰۷ق.

٦. *لسان العرب*: ابن منظور، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱٤۲٦ق.

۷. *الامثل في تفسیر کتاب الله المنزل*: ناصر مکارم شیرازی، بی‌تا، بی‌جا.

۸. *مصباح المنیر*: احمد بن محمد فیومی، قم: دارالهجرة، چاپ اول، ۱٤۰۵هـ.

۹. *المیزان في تفسیر القرآن*: سید محمدحسین طباطبائی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳٦۲ش.

استراتژی انحرافی ابن تیمیه در تفسیر آیات قرآن

* مجید حیدری

* دانش‌آموخته حوزه و موسسه در راه حق.

◆ **چکیده**

در طول تاریخ اسلام، مفسران هر یک با شیوه خاصی به تفسیر آیات قرآن پرداخته‌اند. از این‌رو شایسته است به بازنگری و ارزیابی آن روش‌ها و بیان نکات ضعف و قوت آنها پرداخته شود. یکی از آن شیوه‌ها، شیوه ابن‌تیمیه است که در عصر ما نقد و بررسی آن ضروری به نظر می‌آید؛ زیرا آرا و عقاید وهابیون از مبانی و آرای ابن‌تیمیه نشئت گرفته است که این مقاله در صدد بیان شگردها، استراتژی‌های، و نقد و بررسی اصول و مبانی تفسیری ایشان (مانند نفی مجاز، تکیه بر ظواهر بدون توجه به قرائن، عدم تأویل صفات خبری و ...) می‌باشد وی در تفسیر آیات متشابه، از آیات محکم که قرآن از آنها به ام الکتاب تعبیر کرده، بهره نگرفته و لازمه تفسیر وی از صفات خدا، قائل شدن به تجسیم و تشبیه است.

کلیدواژگان: ابن‌تیمیه، روش تفسیر، تأویل، مجاز، آیات متشابه.

◆ مقدمه

بیشتر مفسرین در مقدمه تفسیرشان اشاراتی به مباحث علوم قرآنی و از جمله روش تفسیر می‌کنند. زیرا اختلاف تفسیری ریشه در اختلاف روش‌ها دارد و اختلاف روش‌ها و توفیق و عدم توفیق آنها نیز منوط به اتخاذ مبانی است که این روش‌ها بر پایه آنها بنا نهاده شده‌اند، لذا نزاع مفسران را باید بیشتر از هر چیز در مبانی مورد قبول آنها جستجو کرد.

◆ تعریف تفسیر

تفسیر عبارت است از کشف، مقصود خدا از آیات قرآن و رفع ابهام آن. علامه طباطبایی می‌نویسد: «تفسیر، همان بیان معانی آیات قرآن و کشف مقصود و مضمون آنهاست».[1] در این‌باره تعاریف فراوانی از سوی مفسران ارائه شده به جهت مطالعه بیشتر به کتب تفسیری مراجعه شود.

◆ روش‌های تفسیر

مقصود از روش تفسیری، مستند و یا مستنداتی است که مفسران در فهم و تفسیر آیات قرآن از آنها بهره می‌جویند، و از آن می‌توان به منهج تفسیری نیز تعبیر کرد.[2] این مستندات یا خود قرآن، یا روایات، یا عقل و... هستند که باعث ایجاد روش‌های تفسیری متفاوتی می‌شوند.

روش‌های مختلفی در تفسیر قرآن به‌کار گرفته می‌شود؛ مانند روش تفسیر قرآن به قرآن؛ تفسیر قرآن به سنت؛ تفسیر قرآن به عقل؛ تفسیرعلمی و ... .

بهترین شیوه تفسیر، روش قرآن به قرآن است: «إنّ القرآن یفسّر بعضه بعضاً».[3] البته شایان ذکر است که این روش بی‌نیاز از مراجعه به سنتِ صحیحِ مأثور از معصوم نیست.

---

۱. *المیزان*، ج۱، ص٤.

۲. *روش‌های تفسیر قرآن*، ص ١٦٥.

۳. *بحارالأنوار*، ج۲۹، ص۳۵۲، و ج٥٤، ص۲۱۸.

روى الطبراني في المعجم الكبير:

حدثنا محمود بن محمد الواسطي ثنا وهب بن بقية أنا خالد عن حصين عن أبي جميلة أنّ الحسن بن علي عليه السلام حين قتل علي عليه السلام استخلف فبينما هو يصلّي بالناس؛ إذ وثب عليه رجل فطعنه بخنجر في وركه فتمرض منها أشهراً ثمّ قام على المنبر يخطب فقال: يا أهل العراق اتقوا الله فينا، فإنّا أمراؤكم وضيفانكم، ونحن أهل البيت الذي قال الله عز وجل ﴿**إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**﴾ فما زال يومئذٍ يتكلّم حتّى ما يرى في المسجد إلاّ باكياً.[1]

قال الهيثمي: «ورجاله ثقات».[2]

وعن أبي الطفيل في حديث طويل قال:

خطبنا الحسن بن على بن أبي طالب فحمد الله وأثنى عليه ... ثمّ قال: أنا ابن البشير، أنا ابن النذير، وأنا ابن النبي، أنا ابن الدّاعي إلى الله باذنه، وأنا ابن السراج المنير، وانا ابن الذي أرسل رحمة للعالمين، وأنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً.[3]

وحسّن الهيثمي في المجمع بعض طرقه.[4]

ورواه و الحاكم والدولابي في الذرية الطاهرة عن الإمام علي بن الحسين عليه السلام.[1]

---

١. *المعجم الكبير*، ج٣، ص٩٣، ح٢٧٦١.

٢. *مجمع الزوائد*، ج٩، ص١٧٢.

٣. نفس المصدر، ج٩، ص١٤٦.

٤. نفس المصدر.

و في الحديث الذي صححه ابن حبان، وروى نحوه الذهبي وحسّنه[2]، أنّ النبي ﷺ :

أجلس فاطمة عن يمينه وعلياً عن يساره وحسناً وحسيناً بين يديه وقال: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ اللّهمّ هؤلاء أهلي.[3]

٤. إنّ دعاء النبي ﷺ مستجاب بلا ريب فيكون دعاؤه في حقّ أهل بيته مستجاباً.

أخرج أحمد بن حنبل في *مسنده* قال:

ثنا عبد الله بن نمير قال ثنا عبد الملك يعني ابن أبي سليمان عن عطاء بن أبي رباح قال حدثني من سمع أم سلمة تذكر أنّ النبي ﷺ كان في بيتها فأتته فاطمة ببرمة فيها خزيرة فدخلت لها عليه. فقال لها: ادّعي زوجك وابنيك، قالت: فجاء علي والحسين والحسن فدخلوا عليه فجلسوا يأكلون من تلك الخزيرة وهو على منامة له على دكان تحته كساء له خيبري قالت: وأنا أصلّي في الحجرة، فأنزل الله عز وجل هذه الآية: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ قالت: فأخذ فضلّ الكساء فغشّاهم به ثمّ أخرج يده فألوى بها إلى السماء ثمّ قال: اللّهمّ هؤلاء أهل بيتي

---

١. *المستدرك*، ج٣، ص١٧٢؛ *الذرية الطاهرة النبوية*، ص١١٠.

٢. *سير أعلام النبلاء*، ج٣، ص٣٨٥.

٣. *صحيح ابن حبان*، ج١٥، ص٤٣٢-٤٣٣.

وخاصّتي، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً! اللّهمّ هؤلاء أهل بيتي وخاصّتي فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً![1]

وأقرّ بهذا ابن تيمية نفسه في محلّ آخر من *منهاجه* فقال:

فإن قيل: فهب أن القرآن لا يدل على وقوع ما أريد من التطهير و إذهاب الرجس لكن دعاء النبي صلى الله عليه وآله لهم بذلك يدل على وقوعه فإن دعاءه مستجاب قيل: المقصود إن القرآن لا يدل ما ادعاه من ثبوت الطهارة و إذهاب الرجس فضلاً عن ان يدل على العصمة والإمامة.[2]

ولازم كلام ابن‌تيمية هذا أن يقبل بدعاء النبي صلى الله عليه وآله في حقّ أهل بيته عليهم السلام بالطهارة وإذهاب الرجس، وإن لم يقبل بشهادة القرآن وأنكرها؛

كما أنّ المعروف عن ابن‌تيمية أنّه لم يترك حديثاً في مناقب أهل البيت عليهم السلام إلاّ وعلّق عليه بتضعيف أو تشكيك فيه، إلاّ أنّنا لم نقف على ذلك بخصوص هذا الحديث، وهذا يشير إلى عدم وجود ما يضعّفه أو يسمح له في التشكيك فيه، مضافاً إلى أنّ هذا الحديث مرويّ عند أهل السنّة وقد صحّحوه، كما ورد أعلاه.

---

١. *مسند ابن حنبل*، ج٦، ص٢٩٢؛ وقال الترمذي في *سننه*، ج٥، ص٣٦١ «حدثنا محمود بن غيلان، أخبرنا أبو أحمد الزبيري، أخبرنا سفيان عن زبيد عن شهر بن حوشب عن أم سلمة أنّ النبي صلى الله عليه وآله جلل على الحسن والحسين وعلي وفاطمة كساء ثمّ قال : اللّهمّ هؤلاء أهل‌بيتي وحامتي؛ أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. فقالت أمّ سلمة: وأنّا معهم يا رسول الله؟ قال، إنّك على خير. هذا حديث حسن صحيح. وهو أحسن شيء روى في هذا الباب»؛ وانظر أيضاً *المستدرك للحاكم النيسابوري*، ج٢، ص٤١٦.

٢. *منهاج السنة النبوية*، ج٧، ص٧٩.

◆ *ادعاء أنّ قرابة النبي صلى الله عليه وآله ونسبه لا يفيد ولا ينفع*

قال ابن تيمية في *منهاجه*:

> ولهذا كان أفضل الخلق أولياؤه المتّقون، وأمّا أقاربه ففيهم المؤمن والكافر والبرّ و الفاجر، فإن كان فاضلاً منهم كعلي رضي الله عنه وجعفر والحسن والحسين فتفضيلهم بما فيهم من الإيمان و التقوى وهم أولياؤه بهذا الاعتبار لا بمجرّد النسب، فأولياؤه أعظم درجة من آله.[1]

◆ **الجواب**

١. نلاحظ أنّ ابن تيمية جاء بمفهوم الإيمان في مقابل آل محمّد صلى الله عليه وآله وهي مغالطة واضحة؛ لأنّ آله صلى الله عليه وآله كلّهم أولياء الله تعالى، وهل فيهم غير ذلك؟! فالسيّدة فاطمة بضعة النبي صلى الله عليه وآله وسيّدة نساء أهل الجنة، والحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما، وكلّ ذلك ثابت في الأحاديث الصحيحة عند أهل السنّة والجماعة، كما سبق ذكره.

٢. صرّح القرآن الكريم بجدوى قرابة الرسول صلى الله عليه وآله ومدى الاهتمام الذي أولاه الله تعالى لآل النبي وقرابته بجعل أجر النبوّة مودّتهم وأداء حقّهم؛ كما هو واضح من قوله تعالى: ﴿**قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ وَمَن يَقۡتَرِفۡ حَسَنَةٗ نَّزِدۡ لَهُۥ فِيهَا حُسۡنًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ شَكُورٞ**﴾.[2]

> ومن النصوص التي لا تقبل التأويل ما ورد في صحيح البخاري أنّ النبي صلى الله عليه وآله أوصى بكيفيّة الصلاة عليه وعلى آل البيت عليهم السلام بقوله:

---

١. نفس المصدر، ص٧٨.

٢. سورة الشورى، الآية ٢٣.

قولوا اللّهم صلّ على محمّد وعلى آل محمّد؛ كما صلّيت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنّك حميد مجيد. اللّهم بارك على محمّد وعلى آل محمّد؛ كما باركت على إبراهيم وآل إبراهيم إنّك حميد مجيد.[1]

وفي الحديث الصحيح أيضاً أنّ رسول الله ﷺ قال: «كلّ نسب وسبب ينقطع يوم القيامة إلا ما كان من سببي ونسبي». قال الحاكم: «هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه».[2]

وعن عُمر بن الخطاب يقول: «سمعت رسول الله ﷺ يقول: كلّ سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي».[3] قال الهيثمي: «رواه الطبراني ورجاله رجال الصحيح».[4]

◆ ***الطعن في مؤاخاة النبي ﷺ لعلي عليه السلام***

قال ابن تيمية في *منهاجه*:

إنّ أحاديث المؤاخاة لعلي كلّها موضوعة والنبي ﷺ لم يؤاخ أحداً ولا آخى بين مهاجر ومهاجر ولا بين أبي بكر وعمر ولا بين أنصاري، و أنصاري، ولكن آخى بين المهاجرين والأنصار في أول قدومه المدينة.[5]

---

١. *صحيح البخاري*، ج٤، ص١١٩.
٢. *المستدرك*، ج٣، ص١٤٢.
٣. *مجمع الزوائد*، ج٤، ص٢٧٢.
٤. *نفس المصدر*.
٥. *منهاج السنّة النبويّة*، ج٧، ص٣٦١.

◆ **الجواب**

إنّ قضية مؤاخاة النبي صلى الله عليه وآله للإمام علي عليه السلام هي من الثوابت التأريخية التي لا يمكن الطعن فيها بوجهٍ من الوجوه، وهو ما رواه أهل السنة أنفسهم، ويبدو أن ابن‌تيمية قد اعتاد تكذيب كلّ شيء لا يناسب ذوقه وميوله صحيحاً كان أم غير ذلك.

وقد روى أحمد بن حنبل إمام ابن تيمية، في *مسنده* عن ابن عباس أنّ النبي صلى الله عليه وآله قال لأمير المؤمنين عليه السلام في حديث: «أنت أخي وصاحبي»،[1] وروى أيضاً أنّ الرسول صلى الله عليه وآله قال لعلي عليه السلام: «أنت أخي وأنا أخوك»،[2] وروى حديث المؤاخاة جمع كثير.[3]

وكيف يقطع بأنّ أحاديث المؤاخاة كلّها موضوعة، في حال أنّ ابن‌حنبل قد روى حديث المؤاخاة في مسنده وقد أقرّ ابن‌تيمية نفسه بأنّ أحمد بن حنبل لا يروي الموضوع! قال ابن‌تيمية:

> وكان أحمد (رحمه الله) على ما تدلّ عليه طريقته في المسند إذا رأى أنّ الحديث موضوع، أو قريب من الموضوع، لم يحدّث به، ولذلك ضرب على أحاديث الرجال فلم يحدّث بها في المسند؛ لأنّ النبي صلى الله عليه وآله قال: من حدّث عنّي بحديث وهو يرى أنّه كذب فهو أحد الكاذبين.[4]

---

١. *مسند ابن حنبل*، ج١، ص٢٣٠.

٢. *فضائل الصحابة*، ج٢، ص٥٩٧، ح١٠١٩، ص٦١٧، ح١٠٥٥.

٣. انظر *السنن الكبرى*، ج٥، ص١٢٥، ح٨٤٥١؛ *المعجم الكبير*، ج١٢، ص٤٢٠، ح١٣٥٤٩؛ *مجمع الزوائد*، ج٩، ص١٢١ و ١٢٢؛ *مسند أبي يعلى*، ج١، ص٤٠٢، ح٥٢٨؛ *المستدرك*، ج٣، ص١٥، ح٤٢٨٨، ص١٦، ح٤٢٨٩؛ *سنن الترمذي*، ج٥، ص٦٣٦، ح٣٧٢٠؛ وغيرهم.

٤. *اقتضاء الصراط المستقيم*، ص٣٢٦.

◆ **نقد روايات الفضائل في الجانب الغيبي**

نبوّته ﷺ

قال ابن‌تيمية في مجموع الفتاوى:

و لهذا يغلط كثير من الناس في قول النبي ﷺ في الحديث الصحيح الذى رواه ميسرة قال: قلت: يا رسول الله متى كنت نبياً؟ وفي رواية متى كتبت نبياً؟ قال: وآدم بين الروح و الجسد. فيظنون أنّ ذاته و نبوته وجدت حينئذٍ وهذا جهل؛ فإن الله إنّما نبأه على رأس أربعين من عمره وقد قال له: ﴿أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِۦ لَمِنَ ٱلْغَٰفِلِينَ﴾[1] و قال: ﴿وَوَجَدَكَ ضَآلًّا فَهَدَىٰ﴾ وفي *الصحيحين*: أنّ الملك قال له ـ حين جاءه ـ اقرأ، فقال: لست بقارئ ثلاث مرات.[2]

و قال ابن‌القيم:

ومحمد ﷺ لم يكن يعلم قبل الوحي شيئاً ألبتّة كما قال تعالى ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا ۚ مَا كُنتَ تَدْرِى مَا ٱلْكِتَٰبُ وَلَا ٱلْإِيمَٰنُ﴾ وقال تعالى: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ ٱلْقَصَصِ بِمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِۦ لَمِنَ ٱلْغَٰفِلِينَ﴾[3]

---

١. *هذا المثبت في المصدر*، أمّا الآية الكريمة فهكذا: ﴿... بِمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِۦ لَمِنَ ٱلْغَٰفِلِينَ﴾ (سورة يوسف:الآية ٣).

٢. *مجموع الفتاوى*، ج٨، ص٢٨٢.

٣. *هداية الحيارى في أجوبة اليهود والنصارى*، ج١، ص٦٠؛وأكّد على ذلك في *الصواعق المرسلة* ، ج٢، ص٧٣٤.

◆ **الجواب**

أنّ كلام ابن‌تيمية وابن قيم الجوزيّة هذا يشير إلى نفي العلم والإيمان عن النبي ﷺ قبل الوحي، في حال أنّ النبي ﷺ كان يعلم بأنّه نبي وهو في سنّ قبل البعثة، وكان ﷺ يسمع كلام الأحجار وهي تسلّم عليه بالنبوّة، والأحاديث الصحيحة في ذلك كثيرة، ومنها:

في صحيح مسلم عن أنس بن مالك:

> أنّ رسول الله ﷺ أتاه جبريل ﷺ وهو يلعب مع الغلمان فأخذه فصرعه فشق عن قلبه فاستخرج القلب فاستخرج منه علقة فقال: هذا حظ الشيطان منك ثمّ غسله في طست من ذهب بماء زمزم ثمّ لامه ثمّ أعاده في مكانه وجاء الغلمان يسعون إلى أمه يعني ظئره فقالوا: إنّ محمّداً قد قتل فاستقبلوه وهو منتقع اللون، قال أنس: وقد كنت أرى أثر ذلك المخيط في صدره.[1]

وأخرج مسلم في *صحيحه* أيضاً وغيره عن جابر بن سمرة، قال: «قال رسول الله ﷺ: إني لأعرف حجراً بمكة كان يسلّم عليّ قبل أن أبعث إنّي لأعرفه الآن».[2]

◆ **ذكره ﷺ في العبادات والأدعيّة**

قال ابن‌تيمية في *منهاجه*: «والفقهاء متنازعون في وجوب الصلاة على النبي ﷺ في الصلاة وجمهورهم لا يوجبها ومن أوجبها يوجب الصلاة عليه دون آله».[3] وأكد ذلك

---

١. *صحيح مسلم*، ج١، ص١٠١-١٠٢؛ وما في معناه *مسند ابن حنبل*، ج٤، ص١٨٥؛ *مجمع الزوائد*، ج٨، ص٢٥٥.
٢. *صحيح مسلم*، ج٧، ص٥٩؛ *سنن الترمذي*، ج٥، ص٢٥٣.
٣. *منهاج السنّة*، ج٥، ص٥٩٥.

بقوله:«بل منهم من لا يوجب إلاّ الصلاة عليه دون آله كما هو معروف في مذهب الشافعي وأحمد، فعلى هذا لا تجب الصلاة على آله».[1]

◆ **الجواب**

ادّعاؤه أنّ جمهور الفقهاء لا يوجبون الصلاة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم ، ادّعاء باطل لا وجه له؛ حيث إنّ مذهب الشافعي وأحمد وبعض المالكية الوجوب. ومن أقوالهم:

قال ابن قدامة المقدسي الحنبلي في المغني:

مسألة: قال: ويتشهد بالتشهد الأوّل ويصلّي على النبي صلى الله عليه وآله فيقول : اللّهمّ صلّ على محمّد وعلى آل محمد؛ كما صلّيت على آل إبراهيم إنّك حميد مجيد، وبارك على محمّد وعلى آل محمد؛ كما باركت على آل إبراهيم إنّك حميد مجيد. وجملته أنّه إذا جلس في آخر صلاته، فإنّه يتشهد بالتشهد الذي ذكرناه ثمّ يصلي على النبي صلى الله عليه وآله كما ذكر الخرقي، وهي واجبة في صحيح المذهب (يعني المذهب الحنبلي، وهو مذهب ابن تيمية في الظاهر) وهو قول الشافعي وإسحاق ... ،وظاهر مذهب أحمد وجوبه فإنّ أبا زرعة الدمشقي نقل عن أحمد أنّه قال: كنت أتهيب ذلك ثم تبينت فإذا الصلاة واجبة فظاهر هذا أنّه رجع عن قوله الأوّل إلى هذا.[2]

---

١. *منهاج السنّة*، ج٥، ص٥٩٨.

٢. *المغني*، ج١، ص٥٨٠.

قال ابن مفلح الحنبلي تلميذ ابن تيمية في *المبدع*:

والصلاة على النبي ﷺ في رواية اختارها الخرقي وفي *المغني* وهي ظاهر المذهب وصححّها في الشرح وجزم بها في *الوجيز* لقوله تعالى: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيْهِ وَسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا﴾[1] والأمر للوجوب. ولا موضع تجب فيه الصلاة أولى من الصلاة المفروضة، وعنه: ركن قدمها في المحرر والفروع وصححّها في المذهب والوسيلة. وذكر ابن هبيرة أنّها المشهورة وأنّها اختيار الأكثر لحديث كعب. وعنه: سنة قال المروزي لأبي عبد الله: إن ابن راهويه يقول لو أنّ رجلاً ترك الصلاة على النبي ﷺ في التشهد بطلت صلاته، فقال: ما اجترئ أن أقول مثل هذا. وفي رواية: هذا شذوذ.[2]

وفي *الإنصاف* للمرداوي الحنبلي:

قوله: «والصلاة على النبي ﷺ في موضعها»؛ يعني أنها واجبة في التشهد الأخير وهو إحدى الروايات عن الإمام أحمد جزم به في *العمدة* و*الهادي* و*الوجيز* واختارها الخرقي والمجد في شرحه وابن عبدوس في *تذكرته* وصححها في *النظم* و*الحاوي الكبير*. قال في *المغني*: هذا ظاهر المذهب وقدمه في *الفائق*. وعنه أنها ركن وهي المذهب وعليه أكثر الأصحاب.[3]

---

١. سورة الأحزاب، الآية ٥٦.

٢. *المبدع شرح المقنع*، ج١، ص٤٩٧؛ *سبل السلام*، ج١، ص١٩٣

٣. *الانصاف*، ج٢، ص١١٦.

قال ابن‌كثير تلميذ ابن‌تيمية ـ شافعي المذهب ـ في تفسيره:

فإنّا قد روينا وجوب ذلك والامر بالصلاة على رسول الله ﷺ في الصلاة كما هو ظاهر الآية ومفسر بهذا الحديث عن جماعة من الصحابة منهم ابن‌مسعود وأبو مسعود البدري وجابربن عبد الله ومن التابعين الشعبي وأبوجعفر الباقر ومقاتل بن حيان وإليه ذهب الشافعي لا خلاف عنه في ذلك ولا بين أصحابه أيضا وإليه ذهب الإمام أحمد أخيراً فيما حكاه عنه أبو زرعة الدمشقي به وبه قال إسحاق بن راهويه والفقيه الإمام محمّد بن إبراهيم المعروف بابن المواز المالكي (رحمهم الله تعالى) حتّى إنّ بعض أئمة الحنابلة أوجب أن يقال في الصلاة عليه ﷺ كما علمهم أن يقولوا لما سألوه وحتّى إنّ بعض أصحابنا أوجب الصلاة على آله وممّن حكاه البندنيجي وسليم الرازي وصاحبه نصر بن إبراهيم المقدسي ونقله إمام الحرمين وصاحبه الغزالي قولا عن الشافعي والصحيح أنّه وجه على أنّ الجمهور على خلافه وحكوا الإجماع على خلافه وللقول بوجوبه ظواهر الحديث والله أعلم والغرض أنّ الشافعي (رحمه الله) يقول بوجوب الصلاة على النبي ﷺ في الصلاة سلفاً وخلفاً كما تقدّم ولله الحمد والمنة فلا إجماع على خلافه في هذه المسألة لا قديماً ولا حديثاً والله أعلم.[1]

١. *تفسير ابن كثير*، ج٣، ص٥٠٩.

◆ **الشكوى إليه ﷺ**

قال ابن تيمية في *منهاجه* ردّاً على العلامة الحلّي رحمه الله :

> وكذلك ما ذكره من حلفها أنّها لا تكلمه ولا صاحبه حتّى تلقى أباها وتشتكي إليه أمر لا يليق أن يذكر عن فاطمة رضي الله عنها . فإنّ الشكوى إليه أمر لا يليق أن يذكر عن فاطمة رضي الله عنها ،فإنّ الشكوى إنّما تكون إلى الله تعالى، كما قال العبد الصالح: إنّما أشكو بثّي وحزني إلى الله وفي دعاء موسى عليه السلام : اللّهمّ لك التكلان ،وقال النبي ﷺ لابن عباس: إذا سألت فاسأل الله، وإذا استعنت فاستعن بالله، ولم يقل سلني ولا استعن بي، وقد قال تعالى: ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب﴾.[1]

◆ **الجواب**

إنّ منعه من الشكاية إلى النبي ﷺ أمر عجيب؛ لأنّ هذا ممّا لا ينكره أحد؛ فإنّ الأمّة وأصحاب النبي ﷺ اشتكوا إليه شتّى أنواع الشكايا، فمنهم من شكا الفقر والفاقة وقلة المطر وغير ذلك ممّا هو متعارف عليه بين جميع الناس.

وأمّا استدلاله بالقرآن الكريم، فالصحابة يعلمون أنّ الشكوى لرسول الله ﷺ هي شكوى لله عز وجل وهي من قبيل قوله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.[2]

---

١. *منهاج السنة*، ج٤، ص٢٤٤.

٢. سورة الفتح، الآية ١٠.

ومنها شكاية عمر بن الخطاب للنبي ﷺ فقد ذكر ابن‌كثير في تفسيره:

أن عمر بن الخطاب بعدما نام ووجب عليه الصوم وقع على أهله ثمّ جاء إلى النبي ﷺ فقال: أشكوا إلى الله وإليك الذي صنعت. قال: وما صنعت ؟ قال إنّي سولت لي نفسي فوقعت على أهلي بعدما نمت وأنا أريد الصوم. فزعموا أنّ النبي ﷺ قال: ما كنت خليقاً أن تفعل. فنزل الكتاب (أحل لكم ليلة الصيام الرفث إلى نسائكم.[1]

وأخرج إسحاق بن راهويه عن خويلة بنت ثعلبة قالت :

ظاهر مني زوجي أوس بن الصامت فجئت رسول الله ﷺ أشكو إليه ورسول الله ﷺ يجادلني فيه ، ويقول : «اتقي الله، فإنّما هو ابن عمّك » فما برحت حتّى أنزل القرآن ﴿**قَدْ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوْلَ ٱلَّتِى تُجَٰدِلُكَ فِى زَوْجِهَا**﴾ إلى العرض. فقال رسول الله ﷺ : تعتق رقبة ....[2]

فليس معنى ﴿**وَتَشْتَكِىٓ إِلَى ٱللَّهِ**﴾ أنّها لا تشتكي إلى رسول الله ﷺ ، ممّا يظهر بوضوح خطأ ابن‌تيمية ومجانبته الصواب في تفسير الآية.

١. *تفسير ابن كثير*، ج١، ص٢٢٦.

٢. *مسند ابن راهويه*، ج٥، ص١٠٣.

الخاتمة

لقد اتضح من خلال البحث مدى سطحية ابن‌تيمية وأتباعه في إصدار الأحكام والتسرّع المفرط الذي ينتهجه بمجرّد أنّ هناك بعض الأفكار التي تختلج في نفسه تأبى ما ثبت من كتاب الله والسنّة الشريفة وما تلقاه العلماء بالقبول والتسليم، كما ثبت في البحث من بطلان انتقادات الوهّابية لروايات فضائل النبي صلى الله عليه وآله في الجانب المعرفي والشخصي والغيبي. ومن هنا يظهر مدى الانحراف عن جادة الصواب إذا ما حكّم الإنسان ميوله الذاتيّة بعيداً عن الحقائق والعقل السليم فيسوق الأدلّة إليه سوقاً قسريّاً فتكون تابعة لا متبوعة، فرأينا أن ابن تيمية وبعض تلامذته قد حاولوا جاهدين وبكلّ ما أوتوا من قوّة نفي الكثير من فضائل النبي صلى الله عليه وآله ونقدها بشدّة، بحجّة أنّها شرك وكذب وكفر وما شابه ذلك، ورأينا أنّهم قد أصدروا فتاواهم وآراءهم بعيداً عن ملاحظة البراهين والأدلّة الصحيحة حتّى أنّهم أرادوا إظهار النبي صلى الله عليه وآله بلا فضائل ولا مزايا وهبها الله تعالى إليه، ونصوصهم وتعبيراتهم خير برهان على شدّة جموحهم وعنادهم وكأنّهم في شجار مع رسول الله صلى الله عليه وآله وأهل بيته الطاهرين عليهم السلام! وأشدّ عجباً من ذلك أنهم يدعون المسلمين إلى اتباع ما ذهبوا إليه بحجّة العودة إلى السلف الصالح وهو منهم براء! فلا يخفى على المتتبّع ما دأب عليه المسلمون قديماً وحديثاً من إثبات فضائل ومزايا النبي صلى الله عليه وآله واحترامه في أهل بيته عليهم السلام ممّا نطق به الكتاب والسنّة الشريفة، وهذا لعمري أقلّ ما يمكن أن يقوم به المسلمون تجاه نبيّهم العظيم كأجر معنوي في تبليغه الرسالة وما عاناه من أقسى الأمور وأصعبها في هذا الطريق، فما أوذي نبيّ كما أوذي صلى الله عليه وآله. فعلى جميع المسلمين تحرّي الحذر والحيطة من هؤلاء ومجابهتهم بالأدلّة الساطعة والبراهين الواضحة، نسأل الله تعالى الثبات على الطريق المستقيم، إنّه مجيب الدعاء.

◆ المصادر

* القرآن الكريم.

١. *الآحاد والمثاني*: ابن أبي عاصم، رياض: دار الدراية للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤١١ ق.

٢. *أخطاء ابن تيمية في حق رسول الله وأهل بيته*: محمود السيد صبيح، الطبعة الأولى، القاهرة: دار الركن و المقام، ١٤٢٣ ق.

٣. *اقتضاء الصراط المستقيم*: ابن تيمية، تحقيق: محمد حامد الفقي، القاهرة: مطبعة السنة المحمدية، الطبعة الثانية، ١٣٦٩ ق .

٤. *الانصاف*: المرداوي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٦ ق.

٥. *تاريخ مدينة دمشق*: ابن عساكر، تحقيق: علي شيري، بيروت ـ لبنان: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥ق.

٦. *تخريج الآثار و الآثار الواقعة في الكشاف للزمخشري*: جمال الدين الزيعلى، تحقيق: علي عمر احمد مادحدح، مكه.

٧. *تفسير ابن كثير*: ابن كثير، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٢ ق.

٨. *تفسير الآلوسي* (روح المعاني): سيد محمود الآلوسي.

٩. *تفسير البيضاوي* (أنوار التنزيل): البيضاوي، بيروت ـ لبنان: دار الفكر.

١٠. *تفسير الثعلبي*: الثعلبي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق.

١١. *تفسير الجلالين*: المحلي وجلال الدين السيوطي، بيروت ـ لبنان: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع.

١٢. *تفسير الرازي* (مفاتيح الغيب): فخر الدين الرازي، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثالثة.

١٣. *تفسير القرطبي* (الجامع لأحكام القرآن): القرطبي، قاهرة: دار الشعب.

١٤. *جامع البيان*: ابن جرير الطبري، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥ ق.

١٥. *الجامع الصغير*: جلال الدين السيوطي، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٠١ ق.

١٦. *دلائل النبوة*: إسماعيل الأصبهاني، تحقيق: أبو عبدالرحمن مساعد بن سليمان الراشد الحميد، رياض: دار

العاصمة للنشر والتوزيع.
١٧. *الذرية الطاهرة النبوية*: محمد بن أحمد الدولابي، الكويت: الدار السلفية، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ق.
١٨. *زاد المسير في علم التفسير*: ابن الجوزي، تحقيق: محمد بن عبد الرحمن عبد الله، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ ق.
١٩. *سبل السلام*: محمدبن اسماعيل الكحلاني، مصر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، الطبعة الرابعة، ١٣٧٩ ق.
٢٠. *سنن الترمذي*: الترمذي، تحقيق و صحيح: عبد الرحمن محمد عثمان، بيروت ـ لبنان: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ ق.
٢١. *السنن الكبرى*: البيهقي، بيروت ـ لبنان: دار الفكر.
٢٢. *السنن الكبرى*: النسائي، بيروت ـ لبنان: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١١ ق.
٢٣. *سير أعلام النبلاء*: الذهبي، بيروت ـ لبنان: مؤسسة الرسالة، الطبعة التاسعة، ١٤١٣ق.
٢٤. *شفاء العليل*: ابن القيم، بيروت: دار الفكر.
٢٥. *صحيح ابن حبان*: ابن حبان، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثالثة، ١٤١٤ ق.
٢٦. *صحيح مسلم*: مسلم النيسابوري، بيروت ـ لبنان: دار الفكر.
٢٧. *الصواعق المرسلة*: ابن قيم الجوزية، الرياض: دار العاصمة، الطبعة الثالثة، ١٤١٨ ق.
٢٨. *الفتاوى الكبرى*: ابن تيمية، بيروت: دار المعرفة.
٢٩. *فضائل الصحابة*: النسائي، بيروت ـ لبنان: دار الكتب العلمية.
٣٠. *الكشاف عن حقائق التنزيل*: الزمخشري، مصر: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، ١٣٨٥ق.
٣١. *المبدع شرح المقنع*: ابن مفلح، بيروت: المكتب الإسلامي.
٣٢. *المبسوط*: شمس الدين السرخسي، لبنان: دارالمعرفة.
٣٣. *مجمع الزوائد*: الهيثمي، بيروت ـ لبنان: دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ ق.
٣٤. *مجموع الفتاوى*: ابن تيمية، مكتبة المنصورة.
٣٥. *المستدرك*: الحاكم النيسابوري، بيروت ـ لبنان: دار المعرفة.

٣٦. *مسند ابن راهويه*: اسحاق بن راهويه، المدينة المنورة: مكتبة الإيمان، الطبعة الأولى، ١٤١٢ق.

٣٧. *مسند ابن حنبل*: أحمد بن حنبل، بيروت ـ لبنان: دار صادر.

٣٨. *معاني القرآن*: النحاس، المملكة العربية السعودية: جامعة أم القرى، ١٤٠٩ق .

٣٩. *المعجم الكبير*: الطبراني، تحقيق وتخريج: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ق.

٤٠. *المعيار والموازنة*: أبو جعفر الاسكافي، الطبعة الأولى، ١٤٠٢ ق.

٤١. *المغني* : ابن قدامة، بيروت ـ لبنان: دار الكتاب العربي للنشر والتوزيع.

٤٢. *منهاج السنة النبوية*: ابن تيمية، تحقيق: محمد رشاد سالم، مؤسسة قرطبة، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ق.

٤٣. *هداية الحيارى في أجوبة اليهود والنصارى*: ابن قيم الجوزية، المدينة المنورة: الجامعة الإسلامية.

٤٤. *وفيات الأعيان*: ابن خلكان، تحقيق: إحسان عباس، لبنان: دار الثقافة.

مسح علاقة التوسل مع التوحيد و الشرك

* محمود حسین‌زاده خراسانی

* استاد و پژوهشگر حوزه علمیه قم.

◆ **مقدمة**

التوحيد أول شيء نادى به النبي المرسل صلى الله عليه وآله في عهد الجاهلية و هو من المباحث الأساسية و العناصر الرئيسية في الإسلام و في سائر الأديان السماوية و لكن الشرك جرثومةٌ و أصلٌ لإيجاد المغادرة في فكر الإنساني و إستمرار سنن الجاهلية.

و الملاحظ أن المراد من التوحيد في الإسلام اولاً هو التوحيد في العبادة؛ لأن بعض المشركين يعتقدون بأن الله سبحانه تعالى خالق الأشياء بلا ند؛ كما في قوله تعالى: ﴿**وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ**﴾[1] و أيضا يعتقدون بأن عبادتهم بسبب للأوثان إنما هي لأجل أن يقربهم كما حكى الله تعالى عنهم بقوله: ﴿**مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلْفَىٰٓ**﴾[2] ثم الصراع مع الوثنية.

و قد جرت السيرة المطَّردة منذ صدر الإسلام، من عصر الصحابة الأوَّلين و التابعين لهم بإحسان، على زيارة قبور ضمّت في بطونها نبيّاً مرسلًا، أو إماماً طاهراً، أو وليّاً صالحاً، أو عظيماً من عظماء الدّين، و في مقدّمها قبر النبيّ الأقدس صلى الله عليه وآله و كانت الصلاة لديها، و الدعاء عندها، و التبرُّك و التوسّل بها، والتقرُّب إلى اللهَّ و ابتغاء الزلفة لديه

١. سورة الزخرف، الآية ٨٧.

٢. سورة الزمر، الآية ٣.

بإتيان تلك المشاهد، من المتسالم عليه بين فِرق المسلمين، من دون أيّ نكير من آحادهم، و أيّ غميزةٍ من أحد منهم على اختلاف مذاهبهم.

◆ **التوسل لغة و اصطلاحا**

الوسيلة في الأَصل ما يُتَوَصَّل به إلى الشيء و يُتَقَرَّب به[1] و قال الفيومي:

وسَلْتُ: إِلَى اللهِ بِالْعَمَلِ «أَسِلُ» رَغِبْتُ و تَقَرَّبْتُ وَ مِنْهُ اشْتِقَاقُ «الْوَسِيلَةِ» وَ هِيَ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى الشَّيءِ ... و «تَوَسَّلَ» إِلَى رَبِّهِ بِوَسِيلَةٍ تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِعَمَلٍ.[2]

و معناه الاصطلاحي ليس بعيداً من معناه اللغوي و هو جعل الوسيلة للوصول إلى المطلوب.

◆ **المبحث الأول: أنواع التوسل**

التوسل ينقسم إلى ثلاثة اقسام:

١ـ التوسل الجائز بإجماع المسلمين حتى الوهابية؛

٢ـ التوسل غير الجائز بإجماع المسلمين حتى الشيعة؛

٣ـ التوسل الذى فيه اختلاف بين المسلمين و بين السلفية؛

١. *لسان العرب*، ج١١، ص٧٢٥؛ *مجمع البحرين*، ج ٥، ص ٤٩١.

٢. *المصباح المنير*، ج٢، ص ٦٦٠.

الف) التوسل الجائز بإجماع المسلمين حتى الوهابية[1]

◆ **هذا القسم ايضاً ينقسم إلى أقسام:**

١ـ التوسل بأسماء الله و صفاته: و دليله قوله سبحانه:﴿وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَٱدْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا۟ ٱلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِىٓ أَسْمَٰٓئِهِۦ ۚ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ﴾[2] و أخرج الترمذي عن عبد الله بن بريدة عن أبيه أن رسول الله ﷺ سمع رجلا يقول:

> اللهم اني أسألك بأني أشهد أنك أنت الله لا إله الا أنت، الأحد، الصمد، الذي لَمْ يَلِدْ، وَ لَمْ يُولَدْ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ. فقال النبي: «لقد سألت الله باسمه الأعظم الذي اذا دعي به أجاب، و اذا سئل به أعطى».[3]

و الأحاديث في ذلك كثيرة.

٢ـ التوسل بالقرآن الكريم: و هو كلام الله الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه. روى الإمام أحمد، عن عمران بن الحصين:

> أنه مر على رجل يقص، فقال عمران: إِنَّا للهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ سمعت رسول الله يقول: «اقرءوا القرآن و اسألوا الله تبارك و تعالى به قبل أن يجيئ قوم يسألون به الناس»[1]

---

١. كما قال محمد نسيب الرفاعي أحد مقلدي مذهب الوهابية فى كتابه تحت عنوان *التوصل إلى حقيقة التوسل*. فقد قسم التوسل في هذا الكتاب إلى نوعين: «المشروع» و «الممنوع». فالتوسلات المشروعة برأيه، هي عبارة عن: ١. التوسل إلى الله و أسمائه و صفاته؛٢. توسط أي إنسان بأعماله الصالحة التي قام بها طوال حياته؛٣. التوسل بدعاء الأخ المؤمن في حالة الحياة (*التوصل إلى حقيقة التوسل*، ص ٣٥٠)؛ http://search.ibnbaz.org ؛ *اعتقاد الائمة الاربعة*، ج ١، ص ٨ .ذكر طلال بن مصطفى *اقسام التوسل الجايز* في كتابه *التوسل في كتاب الله عزوجل*، ص ٢٠.

٢. سورة الأعراف، الآية ١٨٠.

٣. *سنن الترمذي*، ج ٥، ص ٥١٥. ح ٣٤٧٥.

و ورد عن أئمة أهل البيت عليهم السلام أنه يستحب في ليلة القدر أن يفتح القرآن أمامه فيقول: «اللهم أني أسألك بكتابك المنزل و ما فيه، و فيه اسمك الأكبر و أسماؤك الحسنى و ما يخاف و يرجى أن تجعلني من عتقائك من النار».[2]

٣- التوسل بالأعمال الصالحة: حيث يتقرب الإنسان إلى ربه بأحسن عمل عمله و قد تظافرت الأحاديث عن الرسول صلى الله عليه وآله في ذكر هذا التوسل، أهمها حديث النفر الذي انطبق عليهم الغار فاتفقوا على أن يدعو كل واحد منهم بأحسن عمل عمله، فلما فعلوا ذلك فرج الله عنهم و نجاهم».

و قد رواه البخاري في صحيحه و هو حديث مشهور.[3]

٤ـ التوسل بدعاء الرسول صلى الله عليه وآله في حياته الدنيوية: و هو من أعظم الوسائل و أخصها؛ لأن الرسول الأكرم مستجاب الدعوة مقبول عند ربه و مرسله. و قد أشار القرآن إلى هذه الخاصية. يقول سبحانه و تعالى: ﴿**وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا**﴾.[4]

٥ـ التوسل بدعاء المؤمنين بشرط حياتهم: و قد ورد في القرآن ان الملائكة يستغفرون للمؤمنين[5] و في الأحاديث حثّ على دعاء المؤمن لأخيه، بل أن ذلك من أسباب تعجيل الإجابة.[1]

---

١. *المسند*، ج ٤، ص ٤٤٥.

٢. *الإقبال بالأعمال الحسنة*، ج١، ص ٣٤٦.

٣. *الصحيح*، ج ٤، ص ١٧٣، كتاب الأنبياء.

٤. سورة النساء، الآية ٦٤.

٥. سورة غافر، الآية ٧؛ سورة الشورى، الآية ٥.

ب) التوسل غير الجائز بإجماع المسلمين حتى شيعة أهل البيت عليهم السلام

التوسل بالنبى صلى الله عليه وآله و آله عليهم السلام و الاستعانة بهم بما انهم مستقلّون باستجابة الدعاء و إنجاح الحاجة و رفع الحوائج و لكن الشيعة متوسّلون بهم عليهم السلام ؛ لأنّ المتوسل جعلهم عليهم السلام وسائط و وسيلةً لإجابة الله دعاءَه.

ج) التوسل الذى فيه اختلاف بين المسلمين و بين السلفية

و هو التوسل بالنبي و آله عليهم السلام في غير زمن حياتهم الدنيوية و هو جائز عند المسلمين سيما الشيعة المعتقدين ان هذا التوسل أحد المصاديق المبينة للوسيلة المذكورة في كلام الله تعالى: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبْتَغُوٓاْ إِلَيْهِ ٱلْوَسِيلَةَ﴾[2] و ابتغاء الوسيلة ـ كما رأينا هنا ـ مطلق فيشمل جميع الموارد و الأزمنة سواء كانت في حياة النبى صلى الله عليه وآله وسلم و المعصومين عليهم السلام أم في غير حياتهم الظاهرية كما ينقل أحمد بن حنبل عن عائشة، أن المسروق قال لها:

> سألتكِ بحقّ هذا القبر، ما الّذي سمعتِ من رسول اللهَّ في حقّ الخوارج؟ قالت سمعته يقول: إنّهم شرّ الخلق و الخليقة و يقتلهم خير الخلق و الخليقة و أقربهم عند الله وسيلة.[3]

---

١. *الكافى*، ج٢، ص ٥٠٧؛ باب الدعاء للإخوان بظهر الغيب.

٢. سورة المائدة ، الآية ٣٥.

٣. *المسند*، ج ٥، ص ٣١؛ *شرح نهج البلاغة*، ج٢، ص ٢٦٧؛*كشف الغمة* ، ج١، ص ١٥٩؛*الايضاح*، ص ٣٧٢،*احقاق الحق* ، ج١٥، ص٢٦٦.

أما عند السلفية فإنهم يعتقدون بأن لا ضرورة في قضاء الحاجات و إنجاح الحوائج عنده تعالى إلى التوسل. فلهذا نفاه الوهابيون به و استدلوا على ذلک بوجهين:

أ) البدعة: فإن هذا العمل لم يكن موجوداً في عهد رسول الله ﷺ و الصحابة و لهذا كان التوسل بدعة واضحة.

ب) الشرک: لأن التوسل من أقسام الطاعة و عبادة غير الله و هو شرک بلاريب.[1]

و أما الذي يلتفت النظر في هذا المجال هو تطورات الفكرية للوهابية حول مسألة التوسل:

المرحلة الأولى: في هذه المرحلة ينكرون التوسل و الاعتقاد به؛ لما أنه لا منشأ له في عهد الرسول ﷺ و الصحابة.

المرحلة الثانية: اما إذا تحرّش به في تلک الزمان و عمل الأصحاب و المسلمين، عدلوا عن كلامهم و قالوا: إنما كان التوسل في زمن الصحابة بالأحياء فقط دون الأموات و يحتجون لذلک تارة كما عن ابن عبد الوهاب و ابن تيمية بأنه خطاب لمعدوم، و ذلك قبيح عقلًا، لعدم قدرة الميت على الإجابة و أخرى كما عن ابن تيمية: بأنه شرك.[2]

و هذا الاعتقاد مبني على القول بموت الأنبياء و انقطاع صلتهم بالدنيا تماما و لكن بالبداية الجواب المختصر عن هذه الشبهة هو أن التوسل بالنبي ﷺ و المعصومين عليهم السلام بعد رحيلهم من الدنيا، توسل بالأحياء لأنهم بالموت في الحقيقة انتقلوا من حياة الدنيوية

١. *كشف الإرتياب*، ص ٣٠٢.

٢. *الفتاوى الكبرى*، ج ١، ص ٣٥١؛ *منهاج السنة*، ج ١، ص ١١.

إلى حياتهم البرزخية و مَثَل الموت مَثَل القنطرة اللتى ينتقل من خلالها من مكان إلى مكان و قد أجاد الغزالي الشافعى حيث قال في *إحياء علوم الدين*:

ظن بعضهم أن الموت هو العدم و هذا رأي الملحدين و كلِّ من لا يؤمن بالله واليوم الآخر و هذا معنى ما يقال: الناس نيام فإذا ماتوا انتبهوا.[1]

و من حسن الحظ أنّ المسلمين اتّفقوا على أنّه صلى الله عليه و آله حيّ و على الرغم من الخلافات المذهبية بينهم في فروع الدين، فإنهم يسلّمون على رسول الله صلى الله عليه و آله في تشهدهم في الصلاة، و يقولون: «السّلام عليك أيّها النَّبيّ و رحمة الله و بركاته».

و قد أفتى الإمام الشافعي و آخرون بوجوب هذا السلام بعد التشهد و أفتى الآخرون باستحبابه، لكن الجميع متّفقون على أنّ النبيّ صلى الله عليه و آله علّمهم السلام و أنّ سنّة النبيّ صلى الله عليه و آله ثابتة في حياته و بعد وفاته فلو انقطعت صلتنا بالنبي صلى الله عليه و آله بوفاته، فما معنى مخاطبته و السلام عليه يومياً؟![2]

◆ **أما الجواب عن دعوى أن التوسل شرك**

فهو أن التوسّل بدعاء الرسول بعد رحيله لا يمكن أن يصبح شركاً و إلّا يكون التوسّل بدعائه في حياته شركاً أيضاً، لأنّ الحياة و الموت ليسا مدار التوحيد و الشرك؛ بل هما مدار كون الفعل (الدعاء) مفيداً أو غير مفيد، فلو كان نبيّ الشهداء و رسولهم،

---

١. *المناقب*، ص ٣٧٥، ح ٣٩٥؛ *ينابيع المودّة*، ص ٣٤٦ نقلاً من *كشف البراهين الجلية*، ص ٣١.
٢. *رسائل و مقالات*، ج٥، ص ٣٤٩.

كنفس الشهداء حياً، فيكون طلب الدعاء منه كطلبه في حياته الدنيوية. فإذا كان النبيّ صلى الله عليه وآله يسمع كلام المتوسّل، يصبح التوسل مفيداً لا لغواً و موافقاً لأُصول التوحيد لا شركاً، مع أنّ الكلام في إلصاق تهمة الشرك بالمتوسّل بدعاء النبي بعد رحيله، لا في كونه مفيداً أو غير مفيد.

هذا و أما المباحث التفصيلية في هذا المجال أعني التوسل بهم في حياتهم البرزخية من المباحث التي ما نحن بصدده.

◆ **المبحث الثانى: الإجابة الحلّية؛ انسجام التوسل مع التوحيد**

و ههنا سؤال أساسي: فهو أنه لماذا يتصور الوهابيون أن التوسل نوع من الشرك؟ و كيف يتقاطع التوسل مع أحد مراتب التوحيد؟ و هل أن التوسل يتنافى مع توحيد الذات أو مع توحيد الصفات؟

لا ريب أن التوسل لا يتنافى مع توحيد الذات و الصفات و لكن هل يوجب التوسل مشكلة في دائرة العبادات و التوحيد الأفعالي؟

لقد اعتقد السلفية ذلک و بنوا عليه كلامهم في هذه المسألة و لكن الصواب خلاف ذلک كما سنبيّن.

◆ **الإنسجام بين التوسل و التوحيد الأفعالي**

لابد أولاً من تنقيح شبهة عدم تلائم التوسل مع التوحيد الأفعالي. الظاهر أن مقصود الوهابيين من أن التوسل شرك هو أنه يتنافى مع التوحيد الأفعالي؛ لأن الشخص الذي يتوسل بالنبي صلى الله عليه وآله أو الإمام عليه السلام و يطلب منه حاجته، يرى أن غير الله تعالى له

تأثير في عالم الخلق، و نعلم أن التأثير منحصر بالله تعالى و لو أن الإنسان اعتقد بأن غير الله يمكنه أن يؤثر في عالم الوجود فهذا الاعتقاد نحو من أنحاء الشرك.

والجواب على هذا الكلام، أن الشيعة لا يرون للنبي صلى الله عليه وآله و الإمام عليه السلام و القرآن تأثيراً مستقلا في عالم الخلق في عرض الله تعالى، بل يعتقدون بأن قدرتهم في طول القدرة الإلهية، و لا تكون قدرتهم مؤثرةً إلّا بإذن الله و مشيئته و هذا المعنى لا يتنافى إطلاقاً مع التوحيد الأفعالي، نعم إذا قلنا إنّ النبي صلى الله عليه وآله أو الإمام عليه السلام يؤثّر في عالم الخلق بالإستقلال ـ نعوذ بالله ـ فهذا هو الشرك و لكن لا أحد من المسلمين يقول بهذا مطلقا.

◆ الإنسجام بين التوسل و التوحيد العبادي

أما تنقيح شبهة عدم تلائم التوسل مع التوحيد العبادي، فإن الوهابية تعترف بنوعين من التوحيد و هما توحيد الربوبية و توحيد الألوهية.[1] ثم يذكرون أنّ توحيد الربوبية و الاعتقاد بوحدانية الخالق لايكفي بمجرده في تحقق التوحيد،[2] بل يجب ـ مضافةً على

١. هم يفسرون الأول بالتوحيد في الخالقية و الثاني بالتوحيد في العبادة، و كلا الاصطلاحين خطأ. أما الأول فالمراد من الربوبية هو تدبير المربوب و ادارته، و أن وظيفة الرب الذي هو بمعنى الصاحب. إدارة مربوبه، كرب الدابة و الدار و البستان بالنسبة إليها. فالتوحيد في الربوبية غير التوحيد في الخالقية، و ان كان ربما تنتهي الربوبية إلى الخالقية. و أما الثاني، أعني التوحيد في الألوهية فهو مبني على ان الإله بمعنى المعبود، و لكنه خطأ، بل هو و لفظ الجلالة بمعنى واحد، غير ان الأول كلي و الثاني عَلَمٌ لواحد من مصاديق ذلك الكلي. *بحوث في الملل و النحل*، ج ٤، ص ٦٧.

٢. *فتح المجيد*، ص ١٢: و يؤكدون على هذين النوعين من التوحيد ثم يتهمون المسلمين بأنّهم موحّدون ربوبياً (اى خالقيا) لا ألوهياً (أى عباديا). و قد عرفت في الهامش السابقة أنّ تسمية التوحيد في الخالقية بالتوحيد الربوبي، وتسمية التوحيد في العبادة بالتوحيد الألوهي خطأ من حيث اللغة و مصطلح القرآن.

توحيد الربوبية ـ أن يفرد الله بالعبادة و لايشرك به أحداً؛ لأنّ مشركي العرب مع أنّهم كانوا يوحّدون خالق الكون و يعتقدون بأنّه واحد لا أكثر فإنّ القرآن كان يعتبرهم مشركين إذ يقول: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ﴾.[1] و أما إذا كان التوسل خضوعاً و تذللاً لغير الله فهو شرک أكبر.[2]

◆ **مفهوم العبادة**

و السلفيون قد زلّوا و أخطئوا خطأً فاحشاً في مفهوم العبادة و كان ذلک سببا لمغادرتهم و اتهامهم المسلمين بالشرک.

جاءت في المعاجم العربية تعاريف لكلمة العبادة؛ فابن منظور يفسرها «بالخضوع و التذلل»،[3] أما الراغب في *المفردات* فيقول: «العبودية: إظهار التذلل و العبادة أبلغ منها، لأنها غاية التذلل»،[4] و الطريحي في *مجمع البحرين*:«العِبَادَةُ هي غاية الخضوع و التذلل».[5]

و لكن جميع هذه التعاريف ما هي إلا نوع من التعريف بالمعنى الأعم لأن الطاعة و الخضوع و اظهار التذلل ليست ـ على وجه الإطلاق ـ عبادة؛ لأن خضوع الولد أمام والده و التلميذ أمام استاذه و الجندي أمام قائده لا يعد عبادة مطلقا مهما بالغوا في الخضوع و التذلل.[6]

---

١. سورة يوسف، الآية ١٠٦.
٢. *كشف الإرتياب*، ص ٣٠١.
٣. *لسان العرب*، ج٣، ص ٢٧١.
٤. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ٥٤٢.
٥. *مجمع البحرين*، ج٣، ص ٩٢.
٦. *راجع التوحيد و الشرك*، ص ٥١.

و هنا آيات متعددة تصف هذا الخضوع و لا تعتبره عبادة؛ مثل:﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِأَدَمَ﴾.[1] فكان سجودهم له تعظيما و تكريما و لم يكن عبادة له أو جعله شريكا لله.

و قوله تعالى في قصة يوسف عليه السلام ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُۥ سُجَّدًا ۖ وَقَالَ يَـٰٓأَبَتِ هَـٰذَا تَأْوِيلُ رُءْيَـٰىَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّى حَقًّا ۖ﴾.[2]

و كذا تذلل المؤمنين بعضهم بعضا. فإذن لا يكون الخضوع ـ بجميع مراتبه ـ عبادة إلا إذا دخل فيه عنصر قلبي خاص يميزه عن نظائره و هذا العنصر عبارة عن أحد الأمور التالية:

١. الاعتقاد بألوهية المعبود؛

٢. الاعتقاد بربوبيته؛

٣. الاعتقاد باستقلاله في الفعل من دون أن يستعين بمعين أو يعتمد على معاضد.[3]

و يتضح من ذلك أن مقوم العبادة ليس هو نفس العمل أو الفعل الظاهري و لكنه الاعتقاد القلبي الباطني فالمشركون على عهد الرسول صلى الله عليه وآله و قبله كان منهم من يعتقد بألوهية معبوده كأحد الآلهة الصغيرة إلى جنب الإله الكبير. لذلك قال المشركون للرسول صلى الله عليه وآله كما حكى عنهم القرآن:﴿أَجَعَلَ ٱلْـَٔالِهَةَ إِلَـٰهًا وَحِدًا ۖ إِنَّ هَـٰذَا لَشَىْءٌ

١. سورة البقرة، الآية ٣٤.

٢. سورة يوسف، الآية ١٠٠.

٣. *بحوث في الملل و النحل*، ج ٤، ص ٦٨- ٦٩.

﴿عُجَابٌ﴾[1] و منهم من كان يعتقد بأن لمعبوده تدبيراً فعلياً مستقلاً فلذلك، عبده و طلب منه و رجاه و منهم من كان يعلم بأن معبوده مخلوق لله، لكنه مستقل في فعله يمكنه أن يرزق أو يضر و ينفع من أجل ذلك توجه له بالعبادة و اتخذه معبودا له.

فينبغي القول بأن الوهابيين وقعوا في التباس كبير؛ لأن الشيعة عندما يتوسلون بالنبي صلى الله عليه وآله أو الأئمّة المعصومين عليهم السلام أو القرآن الكريم لا يرون أن ذلك عبادة لهؤلاء إطلاقاً كما هو الحال في عبادة المشركين للأصنام و الأوثان و تصورهم أنها شفعاء لهم عند اللهَّ، بل نحن نطلب من هؤلاء الأولياء أن يتوسطوا لنا بما لديهم من جاه و مقام عند الله تعالى لحلِّ مشاكلنا و استجابة دعائنا و هكذا نرى أن المسيح عليه السلام يقول بأنني أصنع لكم طيراً من طين ثمّ أنفخ فيه الحياة و الروح فيتحول هذا التمثال الطيني إلى طائر حيّ بإذن الله، أي إنني لا أستطيع التأثير في هذه الأشياء في عرض قدرة الله و مشيئته بل إن قدرتي و تأثيري إنّما هي بإذن الله:﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾.[2]

و على هذا الأساس فإنّ الفرق بين التوسل و بين عبادة المشركين واضح جدّاً و الشخص الذي يتصور أن توسل الشيعة إنما هو مثل عبادة المشركين للأوثان في الحقيقة هو إنسان بعيد عن الإنصاف و جادة العلم و الصواب.

١. سورة ص، الآية ٥.

٢. سورة آل عمران، الآية ٤٩.

◆ **المبحث الثالث: الإجابة النقضية الوجيزة**

الأول: التوسل بشيء معدوم حدّه الأقصى امرٌ عبث لا شرك

إذا قلنا و سلّمنا بأن التوسل بالنبي صلى الله عليه وآله و آله عليهم السلام بعد حياتهم الدنيوية خطاب لمعدوم ـ كما يقول السلفية ـ فلماذا يكون التوسل بهم شركاً؟! لأن التوسل بشيء معدوم حدّه الأقصى أنه أمرٌ عبث لا شرك و لكننا علمنا بأنهم أحياء بحياة برزخية فإذن ليس التوسل أمرا عبثا و نجد لهذا أمر مصاديق و شواهدَ كثيرة فى روايات إخواننا السنة فيه:

١. توسل آدم عليه السلام بأهل البيت عليهم السلام :*فرائد السمطين* بإسناده عن أبي هريرة حول قصة آدم، أنّه تعالى قال:

> يا آدم هؤلاء صفوتى ... فإذا كان لك لي حاجة فبهؤلاء توسل، فقال النبي: نحن سفينة النجاة من تعلق بها نجا و من حاد عنها هلك، فمن كان له إلى الله حاجة فليسألنا أهل البيت.[1]

و نقل سيوطى استغاثة آدم عليه السلام بالله تعالى:

> اللهمّ إنّى أسألك بحقّ محمد وآل محمد سبحانك لا إله إلا أنت، عملت سوءً، و ظلمت نفسي فاغفر لي إنّك أنت الغفور الرحيم. فهؤلاء الكلمات التى تلقى آدم.[2]

٢. توسل الصحابه بالنبى صلى الله عليه وآله بعد حياته: روى ابن أبي شيبة من رواية أبي صالح السمّان عن مالك الدار و كان خازن عمر قال:

---

١. *فرائد السمطين*، ج ١، ص ٣٦، ح ١؛ *الرياض النضرة*، ج ٣، ص ١١٠؛ *كفاية الطالب*، ص ٨٢-٨٤.

٢. *الدر المنثور في تفسير بالمأثور*، ج١، ص ٦٠.

أصاب الناس قحط في زمن عمر، فجاء رجل[1] إلى قبر النبي ﷺ فقال: يا رسول اللهَّ هلك الناس، استسق لأُمّتك، فأتاه رسول اللهَّ ﷺ في المنام، فقال: إئت عمر فاقرأه منّي السلام، و أخبره أنّهم مسقون مستقيون، و قل له: عليك الكيس! عليك الكيس! قال: فأتى الرجل عمر فأخبره، فبكى عمر، و قال: يا رب ما آلو إلّا ما عجزت عنه.[2]

لا يقال أن هذه الرواية لا يعتنى بها لأنها ضعيفة سنداً، فإنا نقول إن الإمام الحافظ ابن حجر العسقلانى[3] و ابن كثير[4] ذهبا إلى صحتها.

فإذن «لو كان طلب الاستسقاء منه ﷺ جهلا و ضلالا و شركا لمنعه عمر رضي الله عنه ... و هو من الأمور المشهورة».[5]

قال الحصني دمشقي الشافعي في بيان زيغ ابن تيمية و حزبه في جواب الفتوى التي زعم أنه سئل عنها:

من استغاث بميّت أو غائب من البشر، بحيث يدعوه فى الشدائد و الكربات، و يطلب منه قضاء الحاجات ... فإنّ هذا ظالم، ضالّ، مشرك. هذا شيء تقشعرّ منه الأبدان و لم نسمع أحداً فاه، بل و لا رمز

١. *قال ابن حجر*، روى سيف بن عمر التميمي في *الفتوح الكبير* أنّ الذي رأى المنام المذكور هو بلال بن الحارث المزني أحد الصحابة. *فتح الباري*، ج٢، ص ٤١٢.

٢. *طبقات ابن سعد*، ج ٥،ص ١٢؛ *تاريخ دمشق*، ج٤٤، ص٣٤٦.

٣. *فتح الباري*، ج ٢، ص ٤١٢.

٤. *البداية و النهاية*، ج ٧، ص١٠٥.

٥. *دفع شبهة من شبه و تمرد*، ص، ٣٧٢.

إليه فى زمن من الأزمان و لا بلد من البلدان، قبل زنديق حرّان ـ قاتله الله عزّ وجلّ ـ وقد جعل الزنديق الجاهل الجامد، قصّة عمر ﷺ دعامة للتوصّل بها إلى خبث طويّته فى الإزدراء بسيّد الأوّلين و الآخرين و أكرم السابقين و اللاحقين و حطّ رتبته فى حياته و أنّ جاهه و حرمته و رسالته و غير ذلك زال بموته و ذلك منه كفر بيقين وزندقة محقّقة.[1]

الثانى: التوسل مسألة فقهية لا اعتقادية

فقد كانت مسألة التوسل و الاستشفاع و الاستغاثة لمدة ثمانية قرون مسألةً فقهية و كان فقهاء المذاهب الأربعة يبحثونها في باب الحج و الزيارة و غيرهما، فيذكرون صورها، و يفتي مفتيهم بجواز بعض فروعها و حرمة بعضها، أو التوقف فيه، حتى جاء عالم حرّاني فكفر مسلمي عصره و العصور المتقدمة، لأنهم يتوسلون بنبيهم الميت!فإذن جُلّ علماء السنة يعتقدون أن التوسل مسألة فقهية؛ كما قال محمود سعيد ممدوح من علماء السنة المعاصرين:

التوسل من موضوعات الفروع؛ لأن حقيقته اتخاذ الوسيلة أى قربة إلى الله تعالى، قال الله عز و جلّ:﴿**يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبْتَغُوٓاْ إِلَيْهِ ٱلْوَسِيلَةَ**﴾[2] و التوسل على أنواع و أمره يدور بين الجواز و الندب و الحرمة و ما كان أمره كذلك فهو من أحكام الشريعة التى موضوعها علم الفقه و إقحام موضوعات الفقه فى

١. *دفع الشبه عن الرسول*،ص ١٣١؛ *دفع شبهة من شبّه و تمرّد*، ص ٣٤٦.

٢. سورة المائده، الآية ٣٥.

التوحيد و العقائد خطأ يجب مجانبته و السادة الفقهاء يذكرون استحباب التوسل أو جوازه فى باب الاستسقاء فى كتاب الصلاة و عند زيارة قبر النبى ﷺ فى كتاب الحج أما سلك بحث التوسل فى العقائد و جعله وسيلة من وسائل الشرك فبدعة قد حلّت بالمسلمين و مسلكا قد زرع عداوة بينهم ... و ينبغى على العقلاء كشف أوزار و اخطار هؤلاء الجهلة.[1]

المبحث الرابع: في حكاية بعض التوسلات الصادرة من أهل السنة و علمائهم

و نقتصر هنا على إيراد نبذة منها في الدلالة على جواز التوسل بعد الممات؛

١. قال ابن الجوزي:

أخبرنا ابن ناصر قال: أخبرنا المبارك بن عبد الجبار قال: أخبرنا أبو الحسين أحمد بن محمد العتيقي قال: سمعت أبابكر محمد بن الحسن بن عبدان الصيرفي يقول: سمعت جعفر الخلدي: كَانَ فِيَّ جَرَبٌ عَظِيمٌ كَثِيرٌ، قَالَ: فَمَسَحْتُ بِتُرَابِ قَبْرِ **الْحُسَيْنِ**، قَالَ: فَغَفَوْتُ فَانْتَبَهْتُ، وَ لَيْسَ عَلَيَّ مِنْهُ شَيْءٌ.[2]

١. *رفع النارة*، ص ٣٨.

٢. *المنتظم*، ج ٥، في حوادث سنة إحدى و ستين.

٢. قال الحافظ الخطيب البغدادي:[١]

أنبأنا أحمدُ بنُ جعفر بن حمدان القطيعي قال سمعت الحسن بن إبراهيم ... يقول : ما هَمَّني أمرٌ فَقَصَدْتُ قبرَ موسى بن جعفر فتوسلتُ به الا سَهَّلَ اللهُ تعالى لي ما أحبُّ.[٢]

٣. قال ابن حبان:

على بن موسى الرضا و هو على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب أبو الحسن، من سادات أهل البيت و عقلائهم و جلة الهاشميين و نبلائهم ... و مات علي بن موسى الرضا بطوس من شربة سقاه إياها المأمون فمات من ساعته ...

و قد زرتُه مرارا كثيرة و ما حلّتْ بي شدة في وقت مقامى بطوس فزرت قبر على بن موسى الرضا صلوات الله على جده و عليه و دعوتُ اللهَ إزالتَها عنّى إلا استجيب لي و زالت عنى تلك الشدة و هذا شيء جَرَّبتُهُ مراراً فوجدته كذلك أماتنا الله على محبة المصطفى و أهل بيته صلى الله عليه و سلم الله عليه و عليهم أجمعين.[٣]

٤. قال ابن حجر العسقلانى:

نظم الشافعي أبياتا في التوسل بأهل البيت عليهم السلام :

---

١. هو الذي قيل فيه: إن المؤلفين في كتب الحديث درايةً عيالٌ على كتبه.

٢. *تاريخ البغداد*، ج ١، ص ١٣٣.

٣. *الثقات*، ج ٨، الرقم ١٤٤١١.

آلُ النَّبيِّ ذَريعَتــي وَهُــمْ الَـيْهِ وَسيلَتِي
ارْجُو بِهِمْ اعْطى غَداً بِيَدِ الْيُمْنى صَحيفَتِي.[1]

٥. قال الحافظ الخطيب البغدادي:

أخبرنا القاضي أبو عبد الله الحسين بن علي بن محمد الصيمري قال أنبأنا عمر بن إبراهيم قال نبأنا علي بن ميمون قال سمعت الشافعي يقول : إني لاتبرك بأبي حنيفة و أجيئ إلى قبره في كل يوم يعني زائرا فإذا عرضت لي حاجة صليت ركعتين و جئت إلى قبره و سألت الله تعالى الحاجة عنده فما تبعد عني حتى تقضى.[2]

٦. قال المزي في *تهذيب الكمال* في ترجمة صفوان بن سليم المدني:

قال أبو عبد الله الأردبيلي: سمعت أبابكر بن أبي الخصيب يقول: ذُكر صفوان بن سليم عند أحمد بن حنبل فقال: هذا رجل يستسقى بحديثه و ينزل القطر من السماء بذكره.[3]

٧. ابن العديم في *بغية الطلب في تاريخ حلب* يقر بأن قبور الأنبياء و الأولياء من مظان استجابة الدعاء و عقد لذلك بابا بعنوان: «باب في ذكر ما بحَلَب و أعمالها من المزارات و قبور الأنبياء و الأولياء و المواطن الشريفة التي بها مظان اجابة الدعاء».[1]

---

١. هما بيتان نقلهما ابن حجر الهيثمي عن الإمام الشافعي في كتابه؛ *الصواعق المحرقة* ، ١٨٠؛ *التوصل إلى حقيقة التوسل*، ص ٣٢٩.

٢. *تاريخ البغداد*،ج ١، ص ١٣٥.

٣. *تهذيب الكمال*، ج١٣، ص ١٨٦.

◆ **النتيجة**

و النتيجة هي أن التوسل لا يتنافى مع توحيد الذات و لا توحيد الصفات و لا التوحيد في الافعال و العبادة و قد جرت السيرة المطَّردة منذ صدر الإسلام من عصر الصحابة الأوَّلين و التابعين لهم بإحسان، على التوسّل بالأنبياء عليهم السلام و أهل البيت عليهم السلام و عظماء الدّين و في مقدّمهم النبيّ الأقدس صلى الله عليه وآله تقرُّباً إلى اللهَّ و ابتغاءَ الزلفة لديه بإتيان تلك المشاهد و هو المتسالم عليه بين فِرق المسلمين، من دون أيّ نكير من آحادهم، و أيّ غميزةٍ من أحد منهم على اختلاف مذاهبهم.

١. *بغية الطلب في تاريخ الحلب*، ج١، ص ١٣٣.

◆ المصادر

* القرآن الكريم.

١. *إحقاق الحق و إزهاق الباطل*: القاضى نور الله، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ ق.

٢. *اعتقاد الائمة الاربعة* : محمد بن عبدالرحمن الخميس ، المملكه العربيه السعوديه: دارالعاصمة، الطبعة الاولى، ١٤١٢ق.

٣. *الإقبال بالأعمال الحسنة*: على بن موسى ابن طاووس، ، تصحيح: جواد قيومى اصفهانى، قم: مكتب الإعلام الإسلامى، الطبعة الأولى، ١٣٧٦ش.

٤. *الصواعق المحرقة*: أحمد بن حجر الهيتمي ، مصر: مكتبة القاهرة، ١٣٨٥ق.

٥. *الإيضاح*: الفضل بن شاذان، طهران: منشورات جامعة طهران، ١٤٠٤ق.

٦. *بحوث في الملل و النحل*: جعفر السبحانى، بيروت: الدار الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٩٩١م.

٧. *البداية والنهاية*: ابن كثير الدمشقي، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٢ق.

٨. *بغية الطلب في تاريخ الحلب*: ابن العديم، تحقيق: الدكتور سهيل زكار، دمشق، ١٤٠٩ق.

٩. *تاريخ بغداد*: أبوبكر أحمد بن عليّ الخطيب البغدادى، بيروت: دار الكتب العلميّة.

١٠. *تاريخ دمشق الكبير*: ابن عساكر، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٧هـ.

١١. *التوحيد و الشرك في القرآن الكريم*: جعفر السبحانى، أسوة، قم: الطبعة الثانيه، ١٤١٣هـ.

١٢. *التوسل في كتاب الله عزوجل*: عرقسوس طلال بن مصطفى، المدينة المنورة: الجامعة الإسلامى، الطبعة السادسة و الثلاثون، ١٤٢١ق.

١٣. *التوصل إلى حقيقة التوسّل*: محمد نسيب الرفاعي، بيروت، ١٣٩٤ق.

١٤. *تهذيب الكمال*: أبو الحجاج جمال الدين يوسف المزّي، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الخامسة، ١٤١٣ق.

١٥. *الثقات العيون في سادس القرون*: آقا بزرگ الطهراني، قم المقدسة: مؤسسة إسماعيليان.

١٦. *الدر المنثور فى التفسير بالمأثور*: سيوطى جلال الدين، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى ١٤٠٤ق.

١٧. *دفع الشبهة عن الرسول والرسالة*: تقى الدين الحصني الدمشقي، تحقيق: لجنة من العلماء، الطبعة الثانية، ١٤١٨ق.

١٨. *دفع شبه من شبّه و تمرّد*: ابوبكر الحصيني، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى، ١٤٢٥ق.

١٩. *رسائل و مقالات*: جعفر السبحانى، قم: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام ، الطبعة الثانية، ١٤٢٥ ق.

٢٠. *رفع المنارة*: محمود سعيد ممدوح، عمان: دار الإمام النووى، ١٤١٦ق.

٢١. *الرياض النضرة في مناقب العشرة* : الطبرى محب الدين أحمد بن عبدالله، بيروت: دارالكتب العلمية.

٢٢. *سنن الترمذي*: محمد بن عيسى الترمذي، بيروت:دار إحياء التراث العربي.

٢٣. *صحيح البخاري*: محمد بن إسماعيل البخاري، مصر: مكتبة عبد الحميد أحمد حنفي، ١٣١٤ق.

٢٤. *الطبقات الكبرى*: محمد بن سعد، ، بيروت: دار صادر، ١٣٨٠ق.

٢٥. *الفتاوى الكبرى*: احمدبن عبدالحليم بن تيميّه الحرّانى، بيروت: دارالمعرفة، ١٣٨٦ق.

٢٦. *فتح الباري*: العسقلاني، أحمد بن علي بن حجر، بيروت: دار إحياء التراث العربي.

٢٧. *فتح المجيد*: عبدالرحمن بن حسن آل الشيخ، بيروت:دار القلم.

٢٨. *فرائد السمطين*: الجويني الخراساني، إبراهيم بن محمد بن المؤيّد بن عبدالله بن علي بن محمد، بيروت: مؤسسة المحمودي، الطبعة الأولى، ١٣٩٨ق.

٢٩. *كافى*: كلينى، تحقيق: على اكبر غفارى، تهران: دار الكتب الاسلاميّة، چاپ چهارم، ١٣٦٥ش.

٣٠. *كفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب*: ابوعبدالله محمد بن يوسف الگنجى الشافعى، النجف: المطبعة الحيدرية، الطبعة الثانية، ١٣٩٠ق.

٣١. *كشف الارتياب في أتباع محمد بن عبد الوهاب*: محسن الأمين، قم: منشورات مكتبة الحرمين، ١٣٨٢ق.

٣٢. *كشف الغمة*: علي بن عيسى الإربلي، بيروت:دارالأضواء، ١٤٠٥ق.

٣٣. *لسان العرب*: محمد بن مكرم بن منظور، تصحيح: جمال الدين ميردامادى، بيروت: دار الفكر ، الطبعة الثالثة، ١٤١٤ق.

٣٤. *مجمع البحرين*: فخرالدين بن محمد الطريحي، تصحيح: احمد حسينى الاشكورى، طهران: مرتضوى، الطبعة الثالثة، ١٣٧٥ ش.

٣٥. *المصباح المنير في غريب الشرح الكبير*: أحمد بن محمد الفيومى، قم: موسسة دار الهجرة، الطبعة الثانية،١٤١٤ق.

٣٦. *مفردات ألفاظ القرآن*: حسين بن محمد الراغب الإصفهانى، ، بيروت ـ دمشق: دار القلم ـ الدار الشامية، الطبعة الأولى، ١٤١٢ق.

٣٧. *المناقب*: أحمد بن محمّد الخوارزمي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١١ق.

٣٨. *المنتظم*: أبو الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي، بيروت: دار الكتب العلميّة، الطبعة الاولى، ١٤١٢ق.

٣٩. *منهاج السنة*: أحمد بن عبد الحليم ابن تيمية الحراني، ، مصر.

٤٠. *ينابيع المودة*: القندوزي، سليمان بن إبراهيم البلخي، اسلامبول: أختر، ١٣٠١ق.